

این‌ها در بالا توضیح دادم که ۶-۵ عامل بودند.

◇ **حکام کسانى که استالینست باقى ماندند، حزب توده را نقد کردند. دکتر فروتن که طوفان را راه انداخت استالینست باقى مانده بود، مطلقاً حزب توده و کياتوری را تخطئه می‌کرد اما همچنان فکر می‌کرد که می‌شد از مصدق و نهضت ملی حمایت کرد و گفته مثلاً ما خیانت کردیم اما او نیز هیچ‌جا نگفته که این ایدئولوژی نمی‌توانسته از مصدق حمایت کند.**

لطف‌الله میثمی: ما خودمان در زندان با فرمان حزب توده بودیم، کل احزاب کمونیست در سراسر دنیا مقاومت کردند، کشته شدند، شهید شدند همه‌ی احزاب کمونیست چه در اندونزی، چه عراق، چه مصر دارای یک هویت مشخصی بودند.

◇ **پس با همان ایدئولوژی همگنی و هم‌خوانایی داشتند!**

لطف‌الله میثمی: در همه‌ی دنیا دارای هویتی شدند و در ایران تشنه‌ی عرش هم این است که در رهبری حزب عتاصری نفوذ کرده بودند که وابسته به جاهایی بودند و آگاهانه اجازه ندادند که بدنه‌ی حزب در کنار مصدق قرار بگیرد. قرارهای چهار ساعتی، قرارهای آگاهانه‌ای بود. پاشنه‌ی آشیل‌های معرفتی را هم که گفتم بنا بر این، در آن مقاطع قادر نبودند در کنار مصدق باشند، ممکن است این آرزوی بعضی‌ها باشد.

◇ **اتفاقاً بحث اساسی هم همین است. اگر مسأله را به عناصر خائن و نفوذی برگردانیم نمی‌توانیم به ایدئولوژی برگردانیم. الان، تقریباً تردیدی باقی نمانده که حزب توده در مخالفت با به قول خودش، بورژوازی مصدق بسیار افراطی‌تر عمل کرده؟ حتی کياتوری هم همین نظر را دارد. کسانی که شوروی را تخطئه می‌کنند معتقدند که حزب توده در این زمینه افراط کرده است. بنا بر این، به ایدئولوژی اندیشه‌شان بر نمی‌گشته بلکه به سیاست‌شان، به نوع مواجهه‌شان بر می‌گردد. رویاروی غلطی داشتند.**

از این‌که این فرصت را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.

توقف در روندِ تعالی

(نگاهی پس‌رویدادی به

کودتای ۲۸ مرداد)

● **محمدرضا جلالی**

(دکتر در روان‌شناسی

و استاد دانشگاه)

بر سرکار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق استتایی در تاریخ معاصر ایران بود. روند حوادث پس از فروپاشی دولت مطلقه رضاشاه به گونه‌ای شد که در تعیین دولت نفوذ افکار عمومی مؤثر افتاد؛ و این‌بار صلاح‌دید دربار و رایزنی مستقیم و غیرمستقیم با سفرای خارجی در جابه‌جایی دولت‌ها اعمال نشد. به پشتوانه‌ی نوام همین حمایت افکار عمومی بارها مصدق از مجالس غالباً سلطنت‌طلب و انگلیس‌طلب رأی اعتماد بالا می‌گرفت؛ اقلیتی کم‌تر از ۱۰ نفر وکلای ملی، اکثریتی بیش‌تر از ۱۰۰ نفر وکلای غیرملی را به انقیاد می‌کشاند و وادار می‌ساخت به‌رغم میل باطنی خویش از خواسته‌های عمومی تمکین کنند. در پیش گرفتن سیاست مستقل مبتنی بر موازنه‌ی منفی میان دولت‌های قدرتمند خارجی از سوی مصدق، نه برای امپریالیست‌های غربی و نه برای شوروی که برای درگیری در جنگ سرد مبارست می‌کردند، مفهوم نبود و اساساً شکل‌گیری چنین الگویی را به‌حال خود خطرناک می‌دیدند. از این‌رو قاطعانه نسبت به آن واکنش نشان دادند و به انحاء روش‌ها در صدد ساقط کردنش برآمدند.

انگلستان که عمری نفت ایران و درآمد حاصل از آن را در تکیل خویش داشت، از همان آغاز در مقابل حرکت استقلال‌خواهی ملت و ملی شدن صنعت نفت به‌دست دولت ملی، هیجان‌زده و واکنشی رفتار کرد و قصد داشت که با استفاده از نیروی نظامی، ایران را از این اقدام باز

دارد. اما میراث‌خوار استعمار کهن که بر زبانی چشم‌گیر از دو جنگ جهانی با پتانسیل بالای اقتصادی سربرآورده بود و به رقابت‌های ایدئولوژیک و سیاسی جهانی می‌اندریشید، مهارش زد و بازش داشت تا به گونه‌ای دیگر با این معضل پیش آمده، رویارویی صورت گیرد. بنا بر این با حمایت و مشارکت دولت آمریکا پنج پیشنهاد برای حل منازعه‌ی فی‌مابین ارائه دادند که هر یک به نسبتی با اصول ملی‌شن صنعت نفت در کشور معایرت داشتند.

اما قدرت «در کف شیرین خون خواره‌ی» باج‌خواهی بود و انعطاف‌پذیری علم سیاست که ایده‌آل‌گرایی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و معمولاً اعمال خواسته‌های پیشینه و بهینه را ناممکن می‌سازد، اقتضای داشت برای برون‌رفت از بحران طولانی نفت، یکی از آن میان - احتمالاً پیشنهاد بانک جهانی یا پیشنهاد دوم مشترک آمریکا و انگلیس - پذیرفته شود و بیش از این مسأله نفت به طول نیجامد و لاینحل از طرق عادی جلوه نکند.

اما به‌دلایلی نشد و گویی انگلیس از این نشدن‌ها دلخوش بود. جناح‌های حاکم در انگلیس خاصه محافظه‌کاران تلاش می‌کردند نزاع خود با مصدق را منازعه‌ی ایران با آمریکا و انگلیس نشان دهند و مدام خطر الگو واقع شدن آن‌را برای استقلال‌طلبی دیگر کشورها و احتمال اتلافش با کمونیست‌ها و شوروی را به آمریکا گوشزد می‌کردند. با این حال تحت فشار آمریکایی‌ها که هراسناک از به‌قدرت رسیدن کمونیست‌ها در اثر سقوط مصدق، از ابتکار عمل براندازانه علیه وی جانبداری نمی‌کردند؛ و به‌دلیل پیش نبرد در شورای امنیت و دادگاه لاهه با اکراه و به ناگزیر به طرح‌های پیشنهادی و بعضاً به تفسیراتی مهم در آن‌ها تن در می‌دادند، اما در پیشرفت و قبول آن از سوی ایران اصرار و انعطافی نشان نمی‌دادند و با تأثیر بخشی در نتیجه‌نخبشیدن این طرح‌ها و تعاملات، مینایی متقاعدکننده برای رئیس‌جمهور - دیگران قبلاً متقاعد شده بودند - در اثبات لجاجت و انعطاف‌ناپذیری مصدق فراهم می‌آوردند و در نهایت به او اثبات کردند راهی جز کودتا باقی نمانده است. این‌دن در خاطرات خویش می‌گوید: «حتا اگر مقادیر عمدتای نفت از ایران به بازارهای جهان عرضه شود، نباید به انعقاد یک قرارداد بد مبادرت نمود، زیرا چنین قراردادی در دیگر کشورهای تولیدکننده نفت، اختلال ایجاد خواهد کرد و به منافع کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی در سراسر جهان لطمه شدید وارد خواهد ساخت». آمریکا دیر یا زود سهم خود را از نفت ایران، چون دیگر نقاط از قدرت استعماری تحلیل رفته که اینک و در شروع جنگ سرد متغیر وابسته‌ی سیاسی او نیز می‌شد، می‌ستاند. اما وجهه‌ی همت اصلی این دولت متأثر از هیستری ضدکمونیستی داخل کشور، مک‌کار تیسیم بازناری شوروی از دست‌اندازی به حکومت ایران بود. به این تعبیر اهمیت موقعیت استراتژیک ایران و ترس از نزدیکی آن به شوروی، برای

نورالدین کیانوری، خاطرات. مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

متأسفانه ما از جریان ۲۸ مرداد خیلی دیر خبردار شدیم. روزولت در خاطراتش می‌نویسد که پس از این‌که کودتای قبلی لورفت، ما تصمیم گرفتیم که از قبل به واحدها چیزی نگوییم و به هر واحد فقط زمانی که باید وارد عمل شود اطلاع دهیم. به‌علاوه، به‌علت ضربات ۲۷ مرداد - که طبق حساب ما حدود ۶۰۰ نفر از افراد شبکه حزبی دستگیر شده بودند - ارتباطات ما با بدنه حزب به شدت مختل شده بود. بدین ترتیب، ما از شروع کودتا تنها در صبح ۲۸ مرداد - که جلسه مشترک هیأت اجرایی و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران در خانه کمیته ایالتی تهران تشکیل شده بود و سرهنگ مبتی هم با ما بود - مطلع شدیم. تصور قبلی ما این بود که کودتا به‌وسیله واحدهای نظامی شروع خواهد شد و آن‌ها هم از پادگان‌ها به راه می‌افتند و لذا ترتیبی داده بودیم که اگر چنین اتفاقی افتاد سریع مطلع شویم. به‌علاوه اطلاع قبلی ما تأیر بر این‌که کودتاچیان می‌خواهند دولت زاهدی را در اصفهان تشکیل دهند، این فکر را در ما به‌وجود آورده بود که حداقل در این چند روز در تهران اتفاقی رخ نخواهد داد ولی ناگهان مطلع شدیم که کودتا توسط لویاش شروع شده و آن‌ها در شهر حمله را آغاز کرده‌اند.



اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته مصدق تأیر بر سرکوبی تظاهر ضد شاه و عمل وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم که به‌نظر ما این جریان مقدمه یک شکل تازه کودتایی است و ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن، که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم، ولی دستور دیروز شما مانع بزرگی بر سر راه ماست و خواهش



امریکا از اهمیت و اولویت بیش‌تری برخوردار بود، دولت دموکرات ترومن و آجمن و دولت جمهوری خواه آیزنهاور و دالس هر چند به‌زعم دکتر امینی، اولی دول استقلال طلب را مانع کمونیسم و دومی سرپل کمونیسم می‌دانستند، اما هر دو به‌شدت و ضعف بدیل جایگزین مصدق را حزب توده به حساب می‌آوردند؛ و از این‌رو به ریسک فشار برای تغییر دولت دست نمی‌زدند. با این‌حال وقتی در اردیبهشت ۱۳۳۲ با انتشار اعلامیه دالس نشان داد القانات چرچیل، ایدن، شاه، زاهدی و دیگر مخالفان داخلی مؤثر افتاده و متقاعد شده که برای از سر راه برداشتن مصدق تلاش کند، هنوز می‌دانست او روی خوشی به حزب توده و گرایشی به کمونیسم و شوروی ندارد. در واقع مصدق علی‌رغم اجتناب از سوسیالیسم و اکراهی که از نزدیک شدن به شوروی بروز می‌داد تا مستمسکی به امپریالیسم آمریکا ندهد، پاسخ ناجوانمردانه‌ای دریافت داشت.

شوروی که در باور چپ‌های ایرانی و حتا گروه‌های ملی و مترقی و شخص مصدق به‌رغم سیاه‌کاری طمع به نفت شمال و تشکیل فزوق دموکرات آذربایجان و کردستان به هدف تجزیه کشور، ماهیتی متفاوت از دول غربی می‌نمود؛ به‌سرعت و در پایان این روند حیاتی تاریخ ایران، ته‌مانده‌ی اعتماد را نیز بر باد داد. این‌که شوروی و یا حزب توده کدام‌یک در مخالفت با مصدق بیش‌تر راه افراط پیمودند و این‌که حزب از ابتدا به شوروی وابستگی داشت و یا فرآیند تبعیت‌پذیری و اتکال به نیروی خارجی، حزب را در مسیر قرار داد که شوروی آن را متغیر وابسته‌ی سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی خویش در شمار آورد، تغییری در نتیجه نمی‌دهد. در هر صورت، هم شوروی و هم حزب توده، عملکردی انفعالی در رویارویی با کودتا نشان دادند. استقلال از اردوگاه‌های جهانی در قاموس رهبری شوروی تفاوتی با وابستگی نداشت، ادراک و فهم

این مقوله که میان خواست ما و خواست آن‌که بر ماست، صدها خواسته‌ی دیگری وجود دارد که بسیاری از آن‌ها بر ما نیست، به انعطاف‌پذیری ذهنی و تحملی در اندیشه نیاز داشت که طی روندی تحولی در تاریخ به دست می‌آمد و با ادراکات کلیشه‌ای و جزمی تابع قانون همه یا هیچ آن روزگار هم‌خوانی نداشت. به‌ویژه که مصدق به‌دلیل صراحت در لهجه و صداقت در رفتار، بازیگری ماهر هم‌چون قوام و رزم‌آرا نیز نبود تا با نزدیکی دیپلماتیک و ظاهری به شوروی این کشور را که علاقه‌ای به بازی خوردن از خود نشان می‌داد، بازی دهد. در هر حال، دولت بزرگ سوسیالیستی ذره‌ای از آن سینه چاک‌دادن‌های بی‌حاصلی که برای قوام و خاصه رزم‌آرا صورت داد، در مصدق به‌خرج نداد. پس از کودتا مصدق با غیظ و عصبانیت می‌گفت: «... آقا اگر این‌ها (شوروی) ۵ میلیون نفت از ما می‌خریدند دولت انگلیس به کرد ما هم نمی‌رسید».

بیان اجمالی فرآیندی که منجر به کودتا شد با عنایت به رویارویی سه دولت انگلیس، آمریکا و شوروی، قیل از آن‌که وارد بحث اصلی انجام بشویم، مطمئناً به معنای تحلیل کودتا در پرتو نقش سیاست خارجی و تعیین‌کنندگی بیگانه در حوادث کشور نیست. این‌گونه تبیین‌ها به واقع توجیهات‌اند و دلیل تراشی جمعی است که در تاریخ معاصر ایران نهادینه شده و جز به محاق بردن نقش نابکاران و سوداگران داخلی در مقاطع سرنوشت‌ساز کشور، بی‌امدی ندارد. بلکه انتخاب مدخلی در بیان ظهور و سقوط دولتی بی‌همتا است در جهانی که اقتضایش و بالطبع و بالتبع تحملش را نداشت و شب و روز سر در پی‌اش کردند و در جلدش رفتند تا شهد استقلال و آزادی را در کام او و ملتش که زیستی دیرپا در حاکمیت‌های استبدادی و خودکامه داشتند، تلخ سازند؛ و تا این چنین نکردند از پای نشستند. ستاسفانه مجموعه‌ی خیانتکاران، سوداگران، نارفیقان، ماجراجویان و ناخودآگاهان و ناکارآمدان داخلی این زمینه را برای دست‌خارجی تدارک دیدند تا فرصتی طلایی در تاریخ میهن را از کف با کفایت فروند برومندش در ربایند؛ و با زمین‌سازی‌های مستقیم و غیرمستقیم، عامل خارجی را در این اقدام مداخله‌گرایانه تاریخی، ترغیب نمایند.

در ادامه‌ی این نوشتار نقش افراد و گروه‌های درگیر در روند ملی‌شدن نفت تا فرآیند منجر به کودتا مورد بررسی قرار می‌گیرد. و بعضاً بر قالب‌های روانشناختی رویدادها توقفی اجمالی صورت می‌گیرد.

مصدق

در حالی که شاه خوش داشت خود را ناسیونالیست مثبت بنامد می‌توان مصدق را نمونه‌ی اعلای میهن‌پرستی دموکراتیک یعنی تمایل اجتماعی و روانی به دفاع از وطن و فرهنگ، موجودیت اجتماعی، حاکمیت سیاسی و استقلال اقتصادی خود در برابر نقشه‌های تجاوزگرانه دولت‌های قدرتمند، دانست.

مصدق در تاریخ معاصر ایران مظهر آزادی و استقلال در مقابله‌ی با استبداد و استعمار به‌شمار می‌رود. بی‌دلیل نیست اینکه که شعله‌های آزادی‌خواهی در جان مردم کشور سر بر می‌کشد نام و یاد او در روان جامعه تداعی و زنده می‌گردد. در آغاز نهضت ملی، فسادناپذیری و سابقه‌ی پراشتخار مصدق که به‌قول خودش ۵۰ سال در راه آزادی مبارزه کرده بود، از وی شخصیتی بلامنازع ساخته بود که مطلقاً رهبری سیاسی او را گردن می‌نهادند.

اقلیت مجلس پانزدهم به سرجنابانی مکی، بقایی، حائری‌زاده و آزاد در مخالفت با قرارداد الحاقی گس - گلشائیان بی‌هیچ مکتبی به سراغ او می‌رفتند و از رهنمودها و راه‌کارهای کارشناختی و ملی او در مقابله با اکثریت انگلیسی این مجلس سود می‌جستند. این حرکت آغازی بود تا شخصیت صریح و شجاع مصدق که در مواجهه‌ی با قرارداد تحت‌الحماگی ۱۹۱۹، کودتای ۱۲۹۹، تغییر قانون اساسی، سلطنت مطلقه‌ی رضاشاه، وزارت وثوق‌الدوله، اعتبار نامه‌ی سیدضیاء، تمدید قرارداد ۱۳۱۲، شهادت و اعتماد به نفس تسایانی از خود نشان داده بود، پیشوایی بزرگ‌ترین نهضت استقلال‌طلبانه‌ی جهان سوم را بر عهده گیرد. مصدق در رفتار سیاسی ملاحظه‌ی کسی را نداشت؛ مجلس چهارده را کمین‌گاه دزدان معرفی کرد، در رد اعتبارنامه‌ی سیدضیاء تاریخ سیاه بیست ساله‌ی خودکامگی را ورق زد؛ در مجلس شانزده و در مخالفت با رزم‌آرا جرأت‌ورزی خود را برای ایستادگی در برابر اقتدار نظامیان ذی‌نفوذ یکبار دیگر به اثبات رسانید که یادآور جسارت و از خود گذشتگی‌اش در مجلس مؤسسان رضاشاه بود. مصدق با حمایت کامل اقلیت مجلس شانزده و بهره‌گیری تام و تمام از پشتیبانی افکار عمومی صنعت نفت را ملی کرد و با هوشمندی و درایت سیاسی که خود از آن به بهره‌گیری به‌موقع از فرصت‌ها یاد می‌کرد، در فرصتی طلایی جمال امامی لیبر اکثریت انگلوفیل (متمایل به انگلیس) مجلس را مات کرد و با

بی‌اهمیتی است و همه نیروهای امنیتی وفادار هستند و این جریان به‌زودی بر طرف می‌شود. اگر شما به خیابان بیابید زدو خورد و برادرکشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوب بدهم. خون ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به‌عهده نمی‌گیرم».

در سالی ظهر به ما خبر رسید که وضع متشنج‌تر شده و از آرام شدن خبری نیست. از پادگان‌ها خبر رسید که حرکت‌هایی می‌شود و مستشاران آمریکایی دستور حرکت داده‌اند. خبر رسید که اوپاش تنها نیستند و به‌طور مسلم گروه‌های ارتش در لباس شخصی در میان آن‌ها هستند. خبر رسید که سرده‌های اوپاش همان گروه نهم اسفند - شعبان بی‌منج و غیره و غیره - هستند. رادیو تهران هم به‌جای این‌که مردم را مطلع کند و آن‌ها را به مقابله دعوت نماید مشغول پخش لاطاللات بود (وزیر کشاورزی درباره‌ی مظنه غله صحبت می‌کرد) در این موقع ما مجدداً با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیأت جمعیت ملی مبارزه با استعمار راه که محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت، به نزد مصدق فرستادیم.

ابراهیم گلستان، کنگ، شماره ۴۱ مرداد ۱۳۷۲.

آن صبح آخر مرداد گرما شکسته بود و می‌دانستی که تابستان رو به پایان است. ساعت از ده گذشته بود که من از مغازه عکاسی می‌آمدم بیرون. (...) از پانشار تا مغازه عکاسی راه من از میان گذرگاه‌های عمده و میدان اصلی تهران بود، میدان توپخانه، یا سپه، که تنها سه روز پیش صحن تظاهر انبوه مردم و ترکیدن تمايلات ضد پادشاهی بود، از روی حس یا فکر. و در آن ده ضرب مشت و آمد. پس با دور چرقتیل و سوزور، بجزر سوزر، مردم مجسمه شاه پیش را کردند و از فراز پایه سنگ سماقیش آن قدر یکوری کردند تا افتاد؛ و روی آن چستند، و روی آن چه کارها کردند. امروز میدان توپخانه خلوت بود. مردم انگار خسته از شادی، که - که به کارهای عادی خود باز می‌گشتند. شاه در رفته بود و اسم هر چه خیابان بود تبدیل گشته بود به‌عنوان



مصلح مصدق

در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به سهولت به دست آمد، ولی تظاهرات مشتکی اوپاشی و فواخشی در صبح روز ۲۸ مرداد دولت ملی را در اوج حمایت مردمی از پای درآورد. کدام آمادگی و چه تمهیداتی برای رویارویی با این حوادث قابل پیش بینی و قابل اجتناب و قابل کنترل، اندیشیده و به مورد اجرا گذارده شد؟ در حالی که روز واقعه مهم ترین بسترهای نظامی یا در دست افراد ضعیف (سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و سرتیپ کیانی فرماندهی ضربت) و یا در دست افراد خائن (سرتیپ دفتری رئیس گارد گمرک و رئیس شهربانی) بوده است.

مصدق به جای گذراندن قانون امنیت اجتماعی و اصرار بر کسب اختیارات از مجلس مخالف خود، و یا انحلال مجلس هفدهم که هزینه و تاوان زیادی می طلبید، می توانست با مستظهر بودن به حمایت عمومی، افکار ملی خویش را پیش برد، او برای اعمال قاطعانه‌ی قانون و بازداری توطئه گران و ماجراجویان از رفتارهای خلاف قانون، اختیارات قانونی کافی داشت و نیازی به تصویب قانون امنیت اجتماعی نداشت. این قانون با تساهل دموکراتیک مصدق در اداره‌ی جامعه که الحق به آن عمل می کرد و آزادترین دوره‌ی اجتماعی و سیاسی کشور را رقم زد، مفایر بود و اساساً از عهده‌ی اقتدارگرایی چون قوام و رزم آرا ساخته بود و تکلیف آن از سوی مصدق بر خود، تکلیف مالا یطاقی بود که بر خود تحمیل کرد و در زمان تصویب در آن تأمل نکرد. هم چنین او که توانسته بود تحت فشار حمایتی مردم لایحه‌ی یک ساله‌ی تمدید اختیارات را در ۲۹ دی ۱۳۳۱ با اکثریت ۵۹ رأی از ۶۷ نفر تصویب نماید و لجبازترین مخالفان پی گیر آن روز خود یعنی کاشانی، بقایی و حائری زاده را وادار به عقب نشینی و رأی ممتنع سازد، می توانست مستکی به همین حمایت روزافزون لوایح اصلاحی را به مجلس تحمیل کرده و به تصویب رساند. مگر خود او

خدمت به عمویش طلب پست فرماندهی شهربانی را نیز کرده و یا گماردن سرهنگ خسروپناه به ریاست هنگ بهادر و اطمینان از عدم خیانت او، چون حلقه‌ی ازدواجش را خود (مصدق) در دست کرده، علی رغم مخالفت اطرافیان نیک اندیش، به هیچ روی قابل توجیه نیست.

مصدق می توانست در کنار داماد و برادرزاده و خواهرزاده و دختر و پسرش، حسین مکی را هم به شورای امنیت ببرد. البته بعضی از این افراد به حساب سناتوروری و بعضی به خرج شخصی مصدق به این سفر می رفتند؛ اما چه حاصلی از حضور اینان که بعضاً نه تنها، مخالفت با ملی شدن نفت که مخالفت شان با ملت عیان بود، نصیب مردم می شد؟ در حالی که حضور مکی می توانست یادانی به نقش مؤثر وی در خلق ید باشد و حس شهرت و انگیزه‌ی جاه طلبی او را ارضا نماید و از منفی بافی های کوتاه بینانه‌ی بعدی او بازداری کند. آیا نباید به روان شناختی افراد در مسایل سیاسی توجه داشت؟ مگر همراه بردن مظفر بقایی به سمت مشاور که سهم کم تری از مکی در مخالفت با قرارداد الحاقی و در خلق ید و در ملی شدن نفت داشت و مصدق نیز اعتنای کم تری در مقایسه با مکی به او می کرد، جز بدین منظور بوده است؟

مصدق علی رغم برخورداری از اختیارات قانونی مدیریت کشور که با حمایت بی دریغ ملت حاصل می شد و داشتن فرماندهی شهربانی و ارتش که به واسطه‌ی قیام ملی سی ام تیر به دست آمد، مدیریت و فرماندهی قاطعی اعمال نکرد. سی تیر ۱۳۳۱ اوج پیروزی نهضت ملی و انفعال رژیم شاه بود و برای اولین بار تصدی وزارت جنگ را به ریاست دولت می داد اما تغییر و تحول ها در شهربانی و ارتش متناسب با این اختیارات نبود و فرصت بازسازی مجدد را به شاه و مراکز قدرت داد. توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ اتفاقی شکست خورد، پیروزی بر کودتاچیان

پس از تصدی امر صلاحت کام قوام و سیدضیاء را که با اطمینان خاطر در انتظار رأی تمایل به سر می بردند تلخ ساختند و صدور حکم نخست وزیر را به شاه که هنوز از اندیشه‌ی قدرت رقابتی رزم آرا فراغت نیافته بود، تحمیل کرد. او به شیوه‌ی اشراف زاده‌ی سنتی با شاه احترام آمیز برخورد می کرد ولی این ادب ورزی مانع از آن نبود که به صراحت تعرضات خود را به شاه و بستگان او منتقل نکند. پیام رادیویی او درباره‌ی توطئه‌ی ۹ اسفند، ۱۳۳۱ متن استغفانه‌ی منجر به فاجعه‌ی سی ام تیر ۱۳۳۱ و تعلق وی در ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ که در آن تأکید می کند دولت انگلیس عمالی در دربار، در مجلسین و در جامعه و در دولت دارد، به همان وزانت و استحکام است که همواره قبل و بعد از کودتا در خصوص سلطنت شاه و عدم مداخله او در حکومت می گفت. هیچگاه نه ماجراجویانه تند رفت و نه محافظه کارانه قدم واپس نهاد و باز ایستاد.

با این اوصاف استغفانه‌ی و کیتی شخصیتی که فرهنگ و خلیات مردم ایران به قهرمانان خود که در ظلمت ست استیلا هر از گاهی می درخشند تحمیل می کند. سبب شده پس از کودتا شخصیت فردی که قلم و بیان در دوران زعامتش از آزادی بی نظیری در طی تاریخ مشروطه برخوردار بودند و در آغاز تصدی نخست وزیر به شهربانی می نویسد «در جراید ایران آن چه راجع به شخص این جانب نگاشته می شود هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد». کم تر مورد نقد و واری قرار گیرد افسانه‌ی مصدق چون نام و سرود و پرچم ایران در یاد ایرانیان جاودانی است و با نقد جلوه‌ی روشن تری می یابد البته ما به تاریخ نه برای تجلیل که برای تحلیل وقایع و رهیافت آیند مراجعه می کنیم. خط قرمز را اگر اعتباری محافظه کارانه برای سیاست پروران و بقای اقتدار حکام سیاسی باشد در نگارش تاریخ و نه تحریف آن، به مفت هم نمی آرد.

مصدق علاوه بر اعتماد بیش از حدی که به خود داشت و وی را بعضاً در مظان نسبت خودرایی قرار می داد، اعتماد عجیبی به بستگانش داشت. این اعتماد توأم با بدبینی و سوظن نسبت به اطرافیانش بود. مع الاسف اکثر بستگان او مانند دکتر متین دفتری، سرتیپ دفتری، سرهنگ خسروپناه وابسته و خائن بودند. سپردن پست بسیار حساس ریاست شهربانی به سرتیپ دفتری خائنی که شناخته‌ی خاص و عام بوده و در لحظات خطیر ۲۸ مرداد خز گشته علاوه بر فرماندهی گارد گمرک در خیال

و نام مفاهیم یا افرادی که پیش مردم محترم بودند انگار این بود قصد از کار؛ انگار کل کار این بود و فقط این بود، که حالا تمام هم بود. انزال روحی جمعی حس رفاه و رخوت مطبوع داده بود به جمعیت انگار قصدی برای کودتا اگر بودست دیگر فرار شاه امکانش را از میان بردست، یا نیروهایی که پشت شاه فراهم بود در شاه بود، و از شاه بود، و با شاه از صحنه در می رفت؛ انگار هندرسن، سفیر آمریکا، در راه بازگشت به تهران اگر از این که طرح کودتا به هم خورده‌ست در پیروت یک دوروزی ماند. ماند تا سینه صاف کند تنها، و حالا دیگر شکست نقشه را پذیرفته است که برگشته‌ست (-) وقتی که بعد چند دقیقه به «توپخانه» برگشته‌م و می رفتم که تلگراف بفرستم به مرکز خبرگزاری در رزم که عکس ها را برایشان فرستادم - آن جا سرباز بود که با ته تفنگ هر کس را که می گذشت می کوبید. ده تا هم نبود عده شان، اول، اما تفنگ بود، بی توضیح. از هر که هم که می گریخت می پرسیدی که علت چیست، هیچ کس نمی دانست. می زدند، فقط. از دم. من توی تلگرافخانه گیر افتادم چون مأمورهای پاسبانی آن جا از ترس این که کارکتک با تفتک تا داخل اداره بیاید در را از درون کلون کردند. تلگرافخانه در آن سال ها هنوز در عمارت قدیمی خود بود. ایوان روی سر در ورودی آن باز بود و سرتاسر، که دیدگاه وسیعی بر تمام میدان بود. رفتم آن جا به انتظار این که دسته های مخالف که می آیند از برخورد های حتمی شان فیلم بردارم. یک بارکش رسید پر از لات های چوب به دست که نمره‌ی «جاوید شاه» می زدند. لاتی دشتام من به آن ها نیست؛ حرفه شان این بود. پیدا بود گفتم شاید اجیر دسته های طرفدار دولت اند و عربده هاشان فقط به قصد فریب نظامیان باشد. اما نظامیان وظیفه زدن هر که را که می گذشت گذاشتند به آن ها و جوخه جمع شد رفت. آن ها هم دریغ نکردند. فیرتر بودند و کارگشته تر بودند. بیش تر هم بودند.



نمی گفت «از ترس ملت بود که هر وقت به شورا و بنا می رفتیم رای اعتماد می گرفتیم» در حالی که لایحه‌ی تمدید اختیارات و بدتر از آن انحلال مجلس هفدهم علی‌رغم نظر معظمی، سنجایی، شایگان، صدیقی، ملکی و ... بیش تر مستمسکی شد در بهانه‌ی جویی مخالفان روزافزون تا قانون خواهی مصدق را که در آن تردیدی نبود مورد تردید قرار دهند. با این اقدام قدرت مانور او در مقابله‌ی با کودتا کاهش یافت، ارتباطش با مجلس قطع شد و بر لشکریان مجری و عامل کودتا افزوده شد. این در حالی بود که بیش از ۷۰ درصد نمایندگان به نفع و خواست او مستغفی شده بودند.

شایسته بود مصدق انعطاف بیش تری نسبت به همسایه‌ی بزرگ شمالی نشان دهد، او به عنوان یک سیاستمدار ملی و کارزار دیده می توانست انعطاف دیپلماتیک دو سلف قبل از خود یعنی قوام و رزم آرا را به عنوان تجربه‌ی سیاسی مدنظر قرار دهد. سودگیری از رقابت‌های دول قدرتمند برای کاهش نفوذ و یکه تازی آن‌ها نه تنها مقتضای جنگ سرد که متناسب با سیاست موازنه‌ی منفی او نیز بود. مصدق این بهره‌وری را در رقابت فرعی و عرضی میان آمریکا و انگلیس مورد توجه قرار می داد، تا سلف‌ها این که چرا بر رقابت اصلی و حیاتی شوروی با آن‌ها، توجه بیش تری معطوف نداشت. او نباید به انتظار جلب فهم و نظر کرملین نشینان نسبت به واقعی و اصالی بودن منازعه‌اش با امپریالیست‌های غربی می نشست و باید آن‌ها را به تحرک بیش تری وا می داشت تا ناظری انفعالی و بی تفاوت و تاحدی مؤید در قبال اعمال مستقیم آمریکا و انگلیس در ایران، نباشد. این انتظار از مصدق که نه ترس فوبیک از شوروی داشت و نه عوام‌فریبانه ترس هیستریک از این کشور را دامن می زد، انتظار نابه جایی نیست.

مصدق از ترس و احتیاط مردم ایران در برابر دیکتاتوری و خفقان غفلت کرد و به امکان استادگی آن‌ها زیاده از حد اعتماد کرد و به سازوکار شکل‌گیری یاس و سرخوردگی که همیشه و حال حاضر ملت ایران را در برابر طولانی و پر هزینه شدن اصلاحات، تهدید می کند و تولید درماندگی آموخته شده می نماید، توجه در خوری نکرد.

مسأله‌ی نفت بحرانی جهانی آفریده بود و به این ترتیب به معضل اصلی دولت ملی در روابط و سیاست خارجی تبدیل شده بود؛ چه دولت با طراحی اقتصاد بدون نفت، در آینده‌ای نه چندان دور اداره‌ی اقتصادی کشور مستقل از نفت را امکان پذیر می ساخت؛ لازم بود بحران نفت در محدوده‌ی هر قدر کوتاه‌تر زمانی حل می شد. طولانی شدن این بحران به سبب رد مکرر طرح‌های پیشنهادی موجب شد به جای مصدق، انگلستان از ترس هیستریک و بیمارگونه‌ی آمریکا از کمونیسم و بسط قدرت شوروی، سود جوید. از اوایل ۱۳۳۲ گسترش کمی حزب توده و تجمعات مکرر و غیر ضروری آن که همه روزه خود را در منظر چشم‌انداز انگلیس و در معرض چشم دید آمریکا قرار می داد، جز آن روزی که باید قرار می داد، نگرانی آمریکا افزایش یافت. عوامل توطئه‌گر داخلی و خارجی نیز بر این نگرانی‌ها دامن می زدند. انشعاب‌های متعدد در جبهه‌ی ملی و نزدیکی آشکار آن‌ها به دربار و همکاری با ارتش نیز مزید بر علت شد تا زمینه‌ی عینی برای ترس از قدرت‌گیری کمونیست‌ها پدید آید و آمریکایی که بارها چه در زمان ترومن و چه در زمان ایزنهاور ساقط ساختن مصدق را به شیوه‌ی مداخله جویانه رد کرده بود، به احتمال غلبه‌ی پر دولت ملی با استفاده‌ی از کودتا، متقاعد گردد. رد پیشنهاد دوم آمریکا و انگلیس در حل مسأله‌ی نفت از سوی مصدق را پایانی بر تردید و آغاز تصمیم بر کودتا گفته‌اند. در رد این پیشنهاد که به گواهی بسیاری به استثنای حسیبی و شایگان مورد موافقت شخص مصدق و همکارانش بوده است عواملی چون ترس از اتهام سازشکاری و خیانت، و ایستادگی بر روی سخنانی که پیروان بر خلاف مذاکرات پیچیده و پنهان بیش تر می فهمند، قبح باج‌دهی و پرداخت غرامت عدم‌النفع که انگلیس زورگویانه با حمایت آمریکا از ایران مطالبه می کرد، ترس از روی کار آمدن دولتی که مبتنی بر این قبول، استقلال بازیافته و ملی شدن نفت را بر باد دهد، یک‌دست نبودن جبهه‌ی ملّیون که مدتی بود از هم پاشیده بود و دولت و مجلس و مجموعه‌ی نیروها نمی توانستند چون گذشته متفقاً نظری را بپذیرند و از آن مدافعه کنند و کسی، کسی را و گروهی، گروهی را به خیانت و سازش متهم نسازد، حفظ حیثیت و اعتبار ملی و سیاسی و منزه‌طلبی‌هایی که با دنیای سیاست فاصله دارد و بالاخره بدبینی شدید به دولت انگلستان، مؤثر بوده است. این عوامل با عنایت به روان‌شناسی سیاسی تاریخ معاصر کشور قابل

توضیح است؛ چه بغض‌ورزی مردم ایران نسبت به خودکامگان و حامیان خارجی آن‌ها هرگاه مغری برای برون‌ریزی می‌یافته، مطلق و غیرقابل گذشت بوده است. از این رو قهرمانانی مقبولیت می‌یابند که قاطعانه و غیرمنعطفانه این حس انتقام را باز بتایانند. این افراد که با عنوان سازش‌ناپذیر مشروعبیت یافته و پیروی می‌شوند، خودآگاه و ناخودآگاه رمز مقبولیت خویش را باز می‌شناسند و به آن دامن می‌زنند. مصدق ماجراجویانه بر طبل تهییج ملت نمی‌کوبید و توهم توطئه‌ی را تقویت نمی‌کرد، اما به خفیات این مردم واقف بود و از ساز و کار محبوبیت خویش در مقابله‌ی با استبداد داخلی و استعمار خارجی آگاه بود، از این رو نگران ترجیح قبول طرح پیشنهادی دشمن که در نهایت به نفع سیاست ایران بوی سازش می‌دهد، بر نفی آن که با مزاج ایرانی سازگاری بیش تری دارد، شد و به مطلق پیروان عمل کرد. حال آن که او باید روی دیگر سکه را نیز می‌دید. او نباید بر روی قدرت مقاومت داخلی و حمایت مردمی در حالی که مدیریت نمی‌شدند و از سازماندهی مناسبی برخوردار نبودند، حساب و اتکای بیش از حد می‌کرد. در این مردم هیچانات سیاسی، واکنشی و نوسانی است و با تقلیل آستانه‌ی تحمل آنان فروکش خواهد کرد و روزگاری از «نه» و «نی» خود خسته خواهند شد و تحمل سازگاران‌شان به تساهلی سازشکارانه و سمآستانی محافظه‌کارانه بدل می‌گردد. در زمان رد پیشنهاد هنوز این روزگار نیامده بود اما قابل پیش‌بینی بود که این روز برای ملتی که هنوز به خودآگاهی طبقاتی، ملی و تاریخی نرسیده است چندان هم دور نیست. در حقیقت مصدق از ترس و احتیاط مردم ایران در برابر دیکتاتوری و خفقان غفلت کرد و به امکان استادگی آن‌ها زیاده از حد اعتماد کرد و به سازوکار شکل‌گیری یاس و سرخوردگی که همیشه و حال حاضر ملت ایران را در برابر طولانی و پر هزینه شدن اصلاحات، و همین‌طور بالایی و پنهان شدن آن، تهدید می‌کند و تولید درماندگی آموخته شده می‌نماید، توجه در خوری نکرد.

شاه

شاه با پیش‌لرزه‌ها، رایزنی‌ها و تأملات زیادی بر تخت سلطنت نشست؛ این وضعیت در او نالایمی موقعیتی ایجاد کرد که همیشه در رفتار سلطنتی‌اش باقی بود. وی مقهور شخصیت مقتدر پدرش بود. دو سوگرایانه از این سایه می‌گریخت در حالی که آرزویش را داشت، اما بیش تر از پدر اسیر شخصیت

خودنمایی آن‌ها به دستگاه فیلمبرداری که دسته بود پروانه عبور من می‌شد رفتیم در خیابان‌ها. هر جا چماق بزن بود اما مخالفی نمی‌دیدیم. هر کسی که بود و کتک می‌خورد کاری نکرده بود و نمی‌کرد جز این که آن‌جا بود. فقط می‌خورد چون که آن‌جا بود. هیچ‌کس هم علت را درست نمی‌دانست. آیا این حرکتی است که بر ضد دولت است یا دولت است که پشت پرده می‌خواهد چپ‌ها را بیاورد پیرون تا بمالاند؟

دولت دیشب دستور داده بود برای رضای کسانی که از فرار شاه دچار تصور و ترس به روی کار آمدن دسته‌های چپ بودند هر کسی را ضد سلطنت صدا بلند کرد بکوبانند آیا این که می‌دیدیم اجرای امر بود یا نتیجه دستور؟ آیا تمام دسته‌های طرفدار، یا حتا چپ مخالف دولت نیز از روی مصلحت، برای جلوگیری از تخریک، میدان داده‌اند به این‌ها که هر چه بخواهند فریاد بردارند تا کار انتقال از نظام پیش به آینده هر چه ممکن است نرم‌تر باشد؟ این‌ها در این سه - چهار روزه آخر کجا بودند، یا مردم کجا هستند از مردمی که در این چند روزه آن‌ها مفرغ شکستن و شور و شعار و شادی از خود نشان دادند دیگر نشانه‌ی نمی‌دیدیم. روز می‌رفت و هر چه پیش تر می‌رفت می‌دیدیم که عده چماق به دستان زیادتر می‌شد. حالا بیش تر بچه‌ها بودند که - کم کتک کم شد. «جاوید شاه» دور می‌داشت. دیگر تمام همه لات یا بچه‌سال نبودند. یا تنها سولر بارکش‌ها در خیابان نمی‌گشتند از درگاه دکان‌ها، از روی بالکن‌ها، و از کنار خیابان تماشاچی کم - کم صدا در صدا می‌داد. حتا همراه دسته راه می‌افتاد می‌شد خود شعار دهند. این بار «جاوید شاه» می‌گفتند. آیا این‌ها حلقوم‌های تازه‌ای بودند یا تنها تبدیل ساده شعار بود بر حسب رسم روز، در رسم کسب سود، در حد حفظ حال و بیم از تغییر از همان حلقوم؟ ترمیز ضد ضربه چماق به تدریج تبدیل شد به بانگ عادی عمومی تا این که یکباره از مرکز رادیو در تمام مملکت پخش شد.

سیاسی مصدق بود و بنابراین، دوسوگرایی عاطفی و سیاسی شدیدتری نسبت به وی داشت. شاه نیز هم چون غالب ایرانیان و بیش تر از آن‌ها اعتقاد خرافی گونه‌ای به قدرت هزاردستانی انگلیس و نقش اختیاری لایزال و همه گیر آن داشت. به قول قاضی مشاورتش غالباً انگلوفیل بودند و او را از کوتکی از قدرت و عظمت انگلستان ترسانده بودند. سرچشمه پند که با آن همه اقتدار اسیر در چنگال انگلیس به تبعید فرستاده شد بی اعتمادی و ترسش را از قریب و قویک می ساخت؛ و در حالی که بغض از انگلیس را به واسطه تحقیر پدر سرکوب و بازدار می کرد با به کارگیری مکانیزم دفاعی واکنش سازی اعتماد و احترام زاید الوصفی از سر استیصال و اضطراب به کارگزاران امپراتوری، ابراز می داشت. سلطنت مطلقه منکی به نخبگان نظامی الگوی مطلوبش بود این آرزو در ابتدا و در سال های اولیه سلطنت به تحلیل نمایش مشروطه اندیشی و دموکرات منشی و اجتناب از تقاضای سلطنت خودکامه‌ی پدر - که تنفر زیادی در میان مردم برمی انگیزخت - آشکار نمی شد جوتی و ضعف نفس و نیافتن قرار و استقرار نیز اقتضا نمی کرد با این حال از اواسط دهی ۲۰ و فرایندی که به بهانه ترورش پی گرفته شد در تحقق این آرزو کوشید سفیر وقت آمریکا در اواخر دهی ۲۰ از علاقه‌ی بیمارگونه شاه نسبت به تجهیز ارتش ۲۰۰ هزار نفری یاد می کند که او در التیامش توصیه به جنگ افزار درمانی خفیفی gentle harpoon therapy می نماید. وقتی مصدق اختیار تعیین فرماندهی شهربانی و اختیار ارتش را از او گرفته چیزی که بسیار و بیش از همه در از کف ندادنش مقابلهت می ورزید، کار خویش را تمام شده می دانست؛ در برابر پیشنهاد تصدی وزارت جنگ از سوی مصدق می گوید پس بگویند من چندان خود را بستدم و از این مملکت بروم» علی رغم علاقه مندی به اقتدار نظامی، جسارت و اعتماد به نفس پدرش را فاقد بود و در خیال پردازی به شخصیت پدر و در واقعیت به سیاست خارجی اتکا داشت. از این رو رفتار نظامی سیاسی شاه بی عنایت به نگاه به خارج او قابل فهم و تبیین نیست. در هر انتخابی جوپای نظر آن‌ها بود و در اتخاذ هر تصمیمی اندیشناک تأیید آن‌ها ملزم در ترغیب و جلب نظر و رضایت سیاست خارجی می کوشید و تلقین پذیرانه امید داشت آن چه او می خواهد، آنان ترغیب شوند که متقاعدش کنند آن گونه عمل کنند. بی استعانت از بیگانه مردم میظن نبود و گاهی بیگانگان را در متقاعد ساختن به زحمت

می انداخت. در ملاقات با شوارتسکف که برای توجیهش بر ضرورت کودتا آمده می گویند «حضور شما در این جا نشانه‌ی صمیمیت و دوستی آمریکا است، ولی برای من همه چیز تمام شده است». در فرار به بغداد و زم از پس شکست کودتای ۲۵ مرداد، نیز همه چیز را تمام شده فرض می کرد، هر چند قبل از آن هم نهایت بیم و هراس را نشان می داد و مخالفان و ناگهان بسیاری چون اشرف، شوارتسکف، اسدالله رشیدیان، روزولت، نارفیکان بریده از جبهه‌ی ملی و به طور علامتی و نمادین آمریکا و انگلیس در آمادگی اش تقلا کرده بودند شاه از مصدق می ترسید و از حمایت مردم از او در هراس بود و می پنداشت با شکست احتمالی کودتا موفقیت فعلی اش نیز از دست برود. توهّم توطئه بر او نیز سطره داشت این توهّم نه در اندازهی هذیان پارتویندی پدر، اما به حدی بود که از فکر توطئه اطرافیان و نزدیکان اسودت می گذاشت و به قول قاضی با آوردن و بردن افراد حکومت سازی می کرد و وندهاوس طراح انگلیسی کودتا ضمن تأکید بر وابستگی اتکالی شاه در عمل و تصمیم گیری به دیگری و سیاست خارجی، با تعمیمی غیرعلمی آنرا خصلتی از قوم ایرانی می دانند هم او تأیید می کند که این همه (توطئه‌های براندازی کودتا) برای بیرون رفتن از بحران مصدق بود که این پس از سقوط او با سرت بخوبی اما برای ملت ایران جز اسیر شدن در چنگال بلهوس مستیدی که عاجزانه در کنترلش ناکام ماندیم، حاصلی نداشت.

با این اوصاف نباید شاه را فردی بی دست و پا تلقی کرد او در باندهازی و یارگیری ماهرانه عمل می کرد بخش مهمی از امرای ارتش را با خود داشت؛ روابط حساب شده‌ای با روحانیون درباری و بخشی از روحانیت سستی داشت؛ مطلق انشعاب یون از جبهه‌ی ملی را با وعده‌ی نخست وزیری متحد خود ساخته بود گستره‌ی وسیعی از افراد و احزاب چماق دار و جاقوکش و بتنامه را به واسطه و بی واسطه بسیج می کرد و بعضاً ارج و قرب زیادی در نزدش داشتند و احترام آن‌ها را حتا بیش از امرای ارتشش، پاس می داشت از مشاورت مو سیدان انگلیسی خود را محروم نمی کرد و در مساعدت احزابی چون آزادی ملی، آریه، پان ایرانیست، ذوالفقار، سومکا و غیره در پیج تفاوت به گونه‌ای دیالکتیکی با سفرای آمریکا و انگلیس ارتباط برقرار می کرد، به نحوی که غالب پیام‌های ارسال شده به وسیله‌ی حسین علاه و ابوالقاسم امینی یا پیام‌های اختصاصی ارسالی به واسطه‌ی محارم راز، تفاوت و تمایز دارد. با

انعطافی نسبی با برخی از رقبای و دشمنانش چون قوام و رزم‌آرا و زاهدی و علی امینی کنار می آمد و به موقع و با جلب حمایت خارجی تیر خلاص‌شان می زد. دست کم در این ویژگی و قدرت خودداری فرزند خلف پدرش بود. یکی از خصایص شاه این است که بسیار ماهرانه بازی می کند. در مورد پدرش معروف است که می گویند او می توانست چندین سال کینه و بغض خود را در مورد کسی مخفی بنماید، عین همین قضاوت را درباره‌ی پسر هم می توان کرد و مسلماً این صفت را به وجه شایسته‌ای از پدر میراث برده است. در عین بهره گیری از جدانشدگان جبهه‌ی ملی و تطمیع آن‌ها به صدارت و وزارت، درباره‌شان اعتقاد داشت «سیاسیون جاه طلب و بی صفتی ایرانی اند که نمی خواست آلت دستشان شود».

با این ویژگی‌ها شاه آماده‌ی هر گونه اقدام ضدملی علیه ایران، مردم و دولت ملی آن‌ها بود. به شرطی که تودیه‌های سوداگران‌اش را برطرف سازند. او در منازعه با رقبای قدرتمند و بیش از همه در مقابله با مصدق، بیش از همه بر روی ارتش حساب می کرد. در تار و پود احساسی و انگیزشی ارتش، روح شاه پرستی دمیده شده بود و با تربیتی سایکوپرتیکال (هیجانی) آماده‌ی مشارکت در حرکت‌های غیرملی بود. جدای از شاخه‌ی نظامی حزب توده و معدودی افسران ملی، حتا بدنه‌ی ارتش و شهربانی نیز چندان قابل اعتماد نبود و در مقایسه‌ی با انگیزه‌های ملی، علاقه مندی‌های شاه دوستانه‌ی بیش تری نشان می دادند. تجربه‌ی گزاف ۲۸ مرداد این گمانه را اثبات کرد. غیر از افراد خائن و دودوزه‌باز که تازه این‌ها نیز با پیشنهاد و مشاوره‌ی دولت و سران نهضت برگزیده می شدند، در درون ارتش پُر بود از نظامیانی که خائن و وابسته و شاه پرست نبودند، اما انگیزه و دریافتی ملی نیز

بقایب انشعاب در حزب زحمت‌گشان و اخراج روشنفکران جناح خلیل ملکی را به مدد کسانی هم چون امیر موبور، احمد عشقی، حبیب سیاه و حسن عرب با موفقیت به انجام رساند. این‌ها مشترکاً شاخه‌ی چاله میدانی حزب را اداره می کرده‌اند و حسن عرب ریسی انتظامات! حزب زحمت‌گشان بوده و با زحمت زیاد نظم را در این حزب برقرار می کرده است.

میز پهن درازی را دو تن روی سر گرفته می بردند بی آن که سرهاشان از زیر باز به چشم بیاید. می رفتند. انگار حیوان بی سری که باهاش در زیر پشت نازک صاف چهارگوشه‌اش تکان می خورد. همگامی شان به یک آهنگ هر چند از وزن و طول غنیمت بود باز، در عین حرص بی مروت عربان ابتدائی شان شایسته توجه بود. می دیدم لطفی نداشت رفتن در تاریکی به خانهای که پیدا بود دیگر خراب و خالی بود شب دیگر رسیده بود، و غارتگران می آمدند و می بردند. تاریک بود و روشنائی چراغ‌ها نمی آمد. شب شهر را در تاریکی گذاشتند. شهر را قرق کردند. نوری نماند و چراغی نبود و رفتن همه ممنوع و غیرممکن شد. فردا صبح برگشتم رفتم به خانهای که تا دیروز خانه، و هم چنین محل دفتر و کار نخست وزیری بود. سرباز هر جا بود اما هیچ کس را از ورود منع نمی کردند. چندان هم کسی نبود آن جا. چیزی نمانده بود تا باشند. حیاط پوشیده بود از پارچه‌های خیس نیم سوخته کاغذ درها و پنجره‌ها نیمسوز بود، و شیشه‌ها شکسته بود که ریزرزشان در آفتاب پراکنده برق می انداخت. خواستم از پله‌های توی راهرو بروم بالا، اما نمانده بود، و افتاده بود، و رفته بود زیر ریش خریا و تخته و تو هال وقتی که سقف کمر گرفته بود، و بعد از فواره‌های آتش نشانی وارفته بود، و رمبیده بود و تلتنبار افتاده بود در کمرکش آن‌ها بالای پله، سقف سوخته سوراخ پهنی بود از سوراخ خریاهای سوخته پیدا بود با شیروانی از جای در رفته. نور مخفوری آریب، از لای شیروانی می آمد تو، می خورد روی سینه‌ی دیوار خیس از آتش نشانی دیشب. در خط نور بود، بود ضعیف است، آهسته تاب می گرفت و هوا می رفت تا بلکه از شکاف روشنی از گیر این خرابه در آید. از سینه سیاهی سوراخ سقف گاهی قطره‌ای جدا می شد، و در سقوط مستقیم خود از لای میله آریب نور لخته‌ای می رفت و روی تخته و تو هال می افتاد. بالای پله‌ها و همین پله‌ها دو هفته پیش بود مصدق به من اجازه داد از کار و وضع خصوصی اش فیلم بردارم. از روی توده خیس هوا رد شدم رفتم بالا. بالا خراب تر بود. بالا از هیچ اتان در هیچ جا نشان نمی دیدی لا در یک اتاق یک گاو صندوق گنده با در بازش، که خالی بود. گاو صندوق باز و خالی و گنده در آن اتاقی لخت بی در و داغان بی جا و



نداشتند و از این رو حساسیتی به خرج نمی دادند و هزینه‌ای نمی کردند و منفعلانه به سود نیروهای ضدملی منتظر سرانجام حوادث می ماندند. بسیاری از امرای وابسته ارتش نیز که به گونه‌ی ناقص و ناپی گیری باکسازی شده بودند، با توطئه گران در ارتباط بودند و خود شاخه‌ی چماق داری داشتند و هم در بسیج چاقوکشان از ید طولایی برخوردار بودند. زاهدی در رأس این نظامیان از طریق سفیر آمریکا به این کشور پیغام می داد که اگر به او اعتماد ندارند کس دیگری را بر سر کار آورند تا با او همکاری کامل کنند. سرهنگ نجاتی که خود از افسران ملی و وفادار به مصدق بوده است با بررسی مختصر نقش منفی ارتش در نهضت ملی خاصه روزهای منجر به کودتا یعنی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد می گوید: «نکته‌ای که یادآوری آن را ضروری می دانم این است که در کشورهایی مانند ایران هرگز نباید از نقش مخرب ارتش غافل بود». بنابراین، شاه و غرب حق داشتند در براندازی دولت ملی توجه اصلی را معطوف ارتش سازند. نظر مصدق نیز در این جمله که «توده‌های ما از بعضی نفی انگلیسی و بعضی روسی اند و ما از این‌ها ترس نداشتیم، ترس ما از کاری بود که شد یعنی با توپ زدند و مرا از بین بردند ترس ما از خیانت قوای نظامی و کودتا بود که شد» ۲۹، صائب بود، اما السوس که به این اندیشناکی، آن چنان که باید، توجه نشد.

جناح راست جبهه‌ی ملی

این جناح افرادی را در بر می گیرد که غالباً در تحصن در دربار برای آزادی انتخابات مجلس ۱۶ شرکت داشتند و از پایه گذاران جبهه‌ی ملی محسوب می شوند. در مجلس پانزدهم مانع تصویب قرارداد الحاقی شدند و در فرایند ملی شدن صنعت نفت و قیام ملی ۳۰ تیر نقش چشم گیری داشتند. اما در نیمه راه نهضت رفیق نیمه راه شدند و از مردم و دولت و نهضت بریدند و به دشمن پیوستند. این مجموعه در ویژگی های روان شناختی جاه طلبی و قدرت طلبی مشترکند - البته هیستری کسب قدرت در نهضت ملی بلایی بود دامنگیر همه جز معبودی انگشت شمار - در رفتارهای سیاسی گرایش پراگماتیستی و عمل گرایانه بروز می دادند. علاقه‌ی مشترکی به نخست وزیری داشتند و به مصداق دروغ گویی طمع کاری را فریب داد، دربار هوس صدارت در سرشان می افکند و از جبهه‌ی ملی جدای شان می کرد. به استثنای کاشانی که در رقابت برای دریافت صدارت گوشه چشمی بر شرق داشت

این میان بدنام و فاسد بودند هم چون قنات آبادی که دوامش تا برهه‌ای از نهضت نیز تعجب آور است او مطمئناً از عوامل اصلی جداسازی کاشانی از مصدق بود. نواب صفوی بر سر او به کاشانی اه تراضات زیادی داشت. قنات آبادی پس از کودتا به استخدام مستقیم و چند نظوره‌ی دربار درآمد. برخی نیز خوشنام نبودند به نحوی که هوس و کالت آن‌ها را هیچ یک از اعضای جبهه‌ی ملی حمایت نمی کرد. بعضی چون عمیدی نوری در فهرست نامزدهای جبهه‌ی ملی برای مجلس قرار نگرفتند، بنای فحاشی به نهضت را گذاشتند و به شاه پیوستند. بعضی چون عبدالقدیر آزاد به واسطه‌ی پیوسته و دولت شاهی از سوی سلطه‌ی ماسد تطمیع برای صدارت شدند و از نهضت جدا گشتند. برخی چون خاکریز زاده چون مستبد و لجنوج و نزدیک بین بودند و مثلاً چون به توصیه‌اش در انتخاب ریاست فرهنگ یزد توجه نمی شد، با خودمداری نه فراتر از نوک بینی به قضاوت منفی و بدبینانه در کل مملکت می پرداختند و البته او نیز در پایان دربار را ترجیح داد. هر چند گاز یوزوسکی او را عامل دولت انگلیس در اختلال افکنی میان جبهه می داند. برخی به خدی مفرور و خودبین و بالتبع کوتاه بین بودند که کسی را قبول نداشتند. مکی به دلیل همین خصایص شخصی نه تنها با دولت و مصدق درگیر و از آن جدا شد و از سر باز فداکار میهن به سر باز خطا کار میهن

باقی برای پوشیدن این ردا به دنبال رضایت غرب بودند و البته عموماً دربار را به عنوان سر پل مدنظر داشتند و از این جهت از قوام و رزم آرا و بعدها امینی گامی واپس تر رفتند. به استثنای کاشانی و پیش از همه بقایی دچار هیستری ضد کمونیستی بودند. اعلامیه‌ی قلم باشکنی بقایی از بیمارستان رضانور به پیروانش برای ممانعت از حضور توده‌های با پر مزار شهدای ۳۰ تیر شاهد کوچکی است بر این مدعا. به استثنای بقایی و پیش از همه کاشانی و اطرافیان نزدیک درخواست های شخصی و غیر مستولانه داشتند. به دلیل سابقه‌ی مبارزاتی دوره‌ی اول زندگی خویش مشترکاً از شناخته شده ترین رهبران جبهه‌ی ملی پس از مصدق به حساب می آمدند؛ که مشترکاً و با اغراق ورزی مؤکد مخالفتی با مصدق در دوره‌ی دوم زندگی خویش آن شناخته شدگی را باطل و به هوا کردند و بنا به کارگیری مکانیزم دفاعی باطل سازی undoing/ دوره‌ی اول زندگی خویش را نفی و طرد کردند. کاشانی در روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ که روز ورود آشکارش در میدان مبارزه‌ی با مصدق بود، سه اعلامیه‌ی حمایتی از شاه منتشر کرد؛ در حالی که اساساً جبهه‌ی ملی برای مبارزه‌ی با دربار و ارتش و انگلیس شکل گرفته بود، این‌ها با برجسته سازی حُب و بغض ها و مطامع شخصی و ثانویه کردن مصالح و منافع ملی به دربار پیوستند و با هم دستی ارتش مجدداً انگلیس را به نفت رساندند. برخی از

بی قواره و بیهوده می نمود، انکار تکذیب علت وجودی خود بود؛ انکار حتا اسمش هم بهش نمی آمد. از لای قاب سوخته پنجره، خیاط پیدا بود. پایین زنی که کودکی به پشت کمر بسته بود با چادر دهاتی کهنه اش، با چوبدستی در لای پاره‌های کاغذ جست و جوی می کرد. شاید شنیده بود که تاراج می کنند اما وقتی رسیده بود که فرصت گذشته بود و خانه خالی بود، حتا اگر که قصد و قدرت غارت داشت.

دکتر غلامحسین مصدق. در کنار پدرم، مصدق خاطرات، تنظیم، علامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۹.

امروز (۲۸ مرداد)، در مسیر تهران - شمیران، خیابان‌ها خلوت تر از روزهای دیگر بود. اغلب مغازه‌ها بسته بود و برخی از دکانداران، در جلوی دکان‌ها جمع شده بودند و حرف می زدند. از مأمورین انتظامی خبری نبود. در میدان تجریش، جمعیت زیادی دیده می شد و گاه شعارهایی له و علیه شاه به گوش می رسید. (-) پس از رسیدن به مقصد، برای اطلاع از اوضاع، به پدر تلفن کردم. باز تلفن مشغول بود.

با محمد بیات، تماس گرفتم. او خبر داد که ساعتی پیش، نزد پدر رفته و غیرعادی بودن وضع شهر، تظاهرات جلوی بازار و خیابان‌های اطراف را به اطلاع او رسانیده است. پدرم به او گفته بود: «می دانم، با رییس ستاد ارتش، تماس دارم، او گفته است: اوضاع در کنترل ارتش و نیروهای انتظامی است؛ خیال تان راحت باشد.» تا ظهر در شمیران بودم. خبرها هم جفا. نگارنده بعد، بیشتر از ۱۱-۱۲ ساعت، در تهران بودم. تا ظهر در شمیران بودم. خبرها هم جفا. نگارنده بعد، بیشتر از ۱۱-۱۲ ساعت، در تهران بودم.



تنزل مقام داده شد؛ بلکه با بقایی نیز به شدت درگیر بود و از کاشانی هم در منزل مشار به طرز زندگای ابراد می گرفت و از وضع مناسبات آقا زاده‌ها به شدت انتقاد می نمود؛ در یکی از جلسها با سنجایی نیز به زدو خورد فیزیکی مبادوت کرد. بازرگان که در سفر خلع ید با او همراه بود از بدخلقی و عبوسی بسیار او یاد کرده است. مخالفت و جنایی مکی با رنجش در نرفتن و یا نبردن به شورای امنیت شروع شد که به قول قاطمی به کائنات بد و بی‌راه می گفته است. تا سببارتر از همه تصویری بود که خاصه پس از ۳۰ تیر دامنگیر ابتلا کاشانی شده بود و تکرار می کرد: اگر من بخواهم ۱۳۶ وکیل ایران را انتخاب می کنم، همه مردم به آن‌ها که من می گویم رأی خواهند داد. نمایندگان انگلیسی مجلس ۱۷ و بقایی و حاجری زاده و دیگران از این نقطه ضعف کاشانی استفاده می کردند و متناسب با منافع خود او را مورد حمایت قرار می دادند و به او القاء می کردند که مصدق قصد خارج سازی وی را از رهبری جبهه ملی دارد. تغییر جهت و نوسانات سیاسی وی نشانگر فقدان مٹی و ارادی مستقل سیاسی در اوست و این نوسانات در بیوستر اعلامیه ۳۰ تیر و سپس اعلامیه های ۹ اسفند و تأیید کودتای ۲۸ مرداد قابل مشاهده است. کاشانی گاه بزرگ مصدق را «قصد در تفسیر سلطنت» دانست و زاهدی کودتاجی را «طرفدار صالح و فداکار جبهه ملی» عنوان کرد و در قیاسی ناروا ملت ایران را «سلطنت» معرفی کرد و به شاه «عزت و محبوبیت» بخشید و جالب این که هم او یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد و پس از شکست کودتای طراحی شده ۲۵ مرداد که همگان اعم از داخلی و خارجی سوید از امکان ساقط سازی مصدق در صدد ترمیم روابط با او بودند به مصدق نامه ای می نویسد تا با وی در خصوص «جنایتش علیه شاه» و «قانون اساسی» ۲۸ ماه خیانت» و «برپایی جمهوری» و زاهدی «تفرقه افکن» «مدافع ابرو و حیثیت ملت ایران» همکاری کند یا این حال، چند ماهی پس از کودتای ۲۸ مرداد که کاشانی در مصاحبه با یک خبرنگار خارجی از آن با جمله ای «پیروز شدیم» یاد کرده بود و پس از چند مصاحبه و نامه نگاری علیه دولت به سازمان ملل، سر تیپ فرزندان وزیر پست و تلگراف و سخنگوی دولت سپهد زاهدی که با کودتای خود کاشانی را به پیروزی رسانیده بود به خبرنگاران خارجی گفت: «شخصی به نام سید ابوالقاسم کاشی در ایران حرف هایی می زند که نباید بزند».

بقایی که نوسانات خلفیش سرآمد جناحش بود

از حزب توده به حزب دموکرات قوام آمد و سپس در جبهه ملی فعال شد و با خلیل ملکی حزب زحمت کشان را تأسیس کرد، با اوج گرفتن مبارزاتش علیه مصدق موفق شد با استعانت از دلار و دسته ی قنات آبادی، ملکی و یارانش را که از مصدق حمایت می کردند، از حزب بیرون بریزد؛ وی دست آخر به ارتش و دربار پیوست و کارش به آدم کشی کشید. شمس قنات آبادی معتقد است مصدق او را به دلیل تفرعن و خودخواهیش کنار گذاشت و مبارزه ی ادعایی اصولی او علیه مصدق نه آن گونه اصولی که خود مدعی بود بلکه به دلیل سخت جریحه دار کردن خودخواهیش از سوی مصدق بود که به رقبایش سنجایی، شایگان، حسینی، زیرک زاده و مکی میدان بیش تری داده بود. بقایی خود را ناجی سلطنت می دانست و چون دیگر نارفقان تمایل زیادی در همانندسازی Identification/ با شاه نشان می داد؛ در عصر ۲۸ مرداد می گوید «ما و شاه انتقام انگلستان را پس می دادیم». در دفاعیات از خود در سال ۱۳۴۰ و در واقع تهاجمات مشترک با رژیم علیه مصدق و جبهه ملی می گوید: «وقتی در غروب سی ام تیر کمونیست ها و مؤتلفین آن ها می خواستند دامنه ی جریان را به تغییر رژیم برسانند من و دوستانم ترمزی بودیم که آن ها را به جای خود نشانیدیم». خارجی ها خاصه سفارت آمریکا در عین این که در بحرانی و متشنج کردن جامعه از وی سود می بردند او را هوشی گر، ماجراجوی سیاسی، غیر قابل اعتماد و متلون می دانستند. مرحوم حاجری به خوبی و با وقوف بر روان شناسی سیاسی بقایی از فحوا ی سخنانش در شهرستان قم که با فاصله ی کوتاهی پس از سی ام تیر ابراد می شد و در آن از مردم پر شور و نشاط می خواهد احساسات و نیروی خود را برای موقع مناسبی ذخیره کنند، آمادگی برای تغییر رفتار سیاسی و مخالفت با مصدق را در او تشخیص می دهد. البته رادیکالیزه شدن نهضت و تحول تدریجی جنبش ملی نفت به جنبشی اجتماعی ناگزیر چنین غریبال هایی را در روند حرکت وارد می کرد و در هر حال و بی تردید پیوستن و همکاری این مجموعه با دربار و زاهدی منجر به کودتایی شد که در آن نقش مهمی ایفا کردند و در حافظه ی تاریخی ملت ایران مطابق اصل تاخر نام نیکی به ثبت نرسائینند اما لازم است مردم و قاطبه ی تاریخ و خاطره نویسان با مطلق انگاری های سفید و سیاهی، از قضاوت کلی بپرهیزند و با پیروی از رویکردی نسبی حساب دو دوره ی از فعالیت سیاسی این ها را از هم جدا کنند و حساب یک دوره را

حساب یک زندگی نگیرند در واقعیت نگاری و تحلیل تاریخی باید هشیار بود که شخصیت سیاسی افراد نه در یک مقطع که در یک پیوستار نوسانی و پیچیده و در نظر گرفتن تحولات رفتاری متأثر از عوامل اقتصادی، اجتماعی و روانی قابل شناسایی و بازشناسی است. هر چند در این نوشتار به دلیل بررسی فرآیندهای رفتاری منجر به کودتا، دوره ی دوم این مجموعه را که البته بنا و بنیان



مظفر بقایی

شخصیت سیاسی تا پایان عمر آن ها است، برجسته ساختیم اما تردیدی نیست که امثال بقایی، مکی و ... از توانمندی هایی برخوردار بودند که آدمی را دریغ می آید و به تحسرت و می دارد چرا این توان مندی ها را در جهت خلاف ملت به کار زدند و با ندیدن منافع ملی، میهن و مردم، کشور را پایمال مطامع ناپکاران داخلی و خارجی ساختند. غالباً و بیش از همه بقایی بر این تصور بودند که مأموریت زاهدی پس از کودتا پایان یافته و به صدارت می رسند؛ و به این دلیل موافقان و مدافعان کنونی آن ها به جای مشارکت در کودتا از مشارکت آن ها در تفسیر و تحولات سیاسی سخن می گویند.

جناح میانه رو و چپ جبهه ملی

این مجموعه عناصر و احزابی از جبهه ملی را در بر می گیرد که تا به آخر به مصدق وفادار ماندند اما لزوماً سابقه ی بیش تری در نهضت ملی نداشتند. از این جناح نیز مانند جناح راست جبهه ۴ یا ۵ نفر به تصور خود یا اصرار و القاء این و آن خویشتن را فرد دوم نهضت ملی می دانستند، به این ترتیب، جبهه ملی تقریباً ۱۰ شخصیت دوم داشت. عناصری از این مجموعه که در حزب ایران گرد آمده بودند و بیش ترین سهم را در هیات دولت داشتند، نقش و سابقه ی کم تری از عناصر جناح راست جبهه در فرآیند شکل گیری نهضت و ملی

نیست و تا عصر آن جا همانم، عازم شهر ششم، مشاهده ام در بین راه بیش از پیش به نگرانی ام افزود. در توقف هایی که برای کسب خیر کردم، طوطی شد در اطراف خانه پدر، زدو خورد سختی در جریان است. ناچار به منزل واثق نوری، برادر همسرم رفتم. در آن جا خبر دادند کودتا شده و رادیو به دست کودتا چیان افتاده و افراد لشکر گارد با تفنگ و توپ خانه پدر را محاصره کرده اند ...

دکتر محمد مصدق، خاطرات و تأملات مصدق، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

ای کاش دست خط عزل صادر نشده بود تا بیست کارها بطور به صلاح مملکت تمام و کلیه ی عواید نفت نصیب ملت ایران می شود. چنان چه تصور می نمودند دولت موفق نمی شود باید صبر می کردند تا دولت خود اظهار عجز کند عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتا از گرفتن ۲۱۴ پانس هم مایوس شده بود (نطق وزیر خارجه ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز این که مبارزه به فتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار می کنم اگر کوچک ترین احتمالی در عدم موفقیت می دادم بهترین بهانه برای کناره جویی از کار همان دست خط شاهانه ید صدور دست خط گذشته از این که برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چون که تا نه اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچک ترین عطفی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود و حتا یک اخلاص گر هم به قول دادستان ارتش نعره نکشیدند و یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف فرمایی بی سابقه و بی خبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه به فرار تلقی

شدن صنعت نفت داشتند این حزب از بدنه‌ی حزبی نیرومندی برخوردار نبود، انگیزه و اصراری هم بر آن نداشتند؛ از جدا شدن گسترده‌ی پیروان مرحوم نخشب و تشکیل حزب مردم ایران، ککشان هم نگزیدند. مخالفان حزب ایران آن را اداره کارایی و کارگشایی می‌دانستند. مرحوم نجفانی ولع برای شغل را از ویژگی‌های آن‌ها برمی‌شمرد. با این حال پس از کودتا با شرافت و سلامت نفس به‌طور کامل از همکاری با رژیم کودتا سرباز زدند. اعضای دولت به استثنای بعضی چون قاضی متعادل و محافظه کار بودند؛ و از انقلابی‌گری و ماجراجویی پرهیز داشتند. اما در میتینگ روز ۲۵ مرداد بر خلاف قاعده‌ی رفتار و شخصیت سیاسی خود عمل کردند و هیجان انقلابی نشان دادند؛ هیجانی که دیگر هیچ دنباله‌ای نداشت؛ نه آن بازاری‌ها مفید بود و نه این ابرازها به صلاح؛ در آن روز شایگان، رضوی و قاضی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه متأثر از جو ملتهب و هیجان‌زده‌ی جامعه و تحت تأثیر هیجان جمعی که به شدت عواطف را برمی‌انگیزد و شعارهای خشمگنانه‌ی ضد درباری مردم، بغض و تنفر فروخورده‌ای را که نسبت به مقام سلطنت داشتند و عمری با مکنایزم و اکسش‌سازی بازاری کرده بودند، برون‌ریزی کردند که تمهیدی برای اعمال آن‌ها نیندیشیده بودند. آن‌ها در این روز در چرخه و چنبره‌ای معیوب گرفتار آمدند؛ هم از سوی مردم تهییج شدند و هم آن‌ها را تحریک کردند و به‌سان حزب توده بر شور و هیجان زدگی مردم افزودند و سرود یاد مستان دادند اما در روز ۲۸ مرداد سخن از همه چیز هست حتی تلفن زدن برای گزارش خبر سلامتی، اما طرح و نقشه و سخنی برای مواجهه‌ی با کودتا در میان نیست. معلوم شد شعار آب رفته به جوی باز نمی‌گردد، تنها خوش‌خیالی دل خوش‌کنک بوده است. یعنی دوست داشته‌اند برنگردد. آن‌ها غالباً در برابر حوادث غافلگیر می‌شدند و اتفاقی شکست نمی‌خورند، مگر چگونه از توطئه و کودتای ۹ اسفند ۱۳۳۱ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رهیده بودند؟ بعید نبود در صورت شکست کودتای ۲۸ مرداد سرانجام توطئه دیگری بسرموی دولتی را که از انگیزه‌ی ریاضی برای ماندن برخوردار بودند، ساقط سازد.

حزب ملت ایران فروهر، جریان سوم خلیل ملکی، روشنفکران و بازاریان مذهبی که بعدها نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند، حزب مردم ایران نخشب و روحانیون مترقی مجلسی و غیر مجلسی نظیر زنجانی، طالقانی، فیروزآبادی، انگلی

و شبستری و... که بعضاً از تجربه و جرأت و اعتقاد و امکان بیش‌تری برای مقابله با گروه‌های آشوب طلب داشتند و بعضاً ارتباط‌های مؤثری با گروه‌های دانشجویی، دانش‌آموزی، کارگری و اصناف برخوردار بودند و انگیزه‌ی بیش‌تری در حفظ نهضت ملی نشان می‌دادند؛ سهم مهم و مؤثری در تصمیم‌گیری و ابتکار عمل نداشتند. با این حال از همان نیروی انسانی صادق پسر توان و پسر رشید، اختیار برای مقاومت بهره نگرفتند. حزب ملت هنوز متأثر از رسوبات پان‌ایرانیستی، تضادی آتشی‌ناپذیر با حزب توده بروز می‌داد و این در هرز رفتن نیروی مؤثر برای مقاومت، عاملی مهم بود. حزب مردم ایران که از جمله مردمی‌ترین جریان‌های رادیکال و سوسیالیست ملی و مذهبی آن روزگار بود، تندروی می‌کرد و اصلاحاتی را مطالبه می‌کرد که ماجراجویانه می‌نمود. در تندروی‌های روز ۲۵ مرداد اینان نه بازدارنده که محرک بودند و شعار «شاه رفت آسمان به زمین نیامد» شعاری بود که ماه‌ها در نوشته‌های خود باز می‌تابانیدند. جریان سوم خلیل ملکی هم عمدتاً در خط‌کشی و مرکز‌کشی با حزب توده مشغول بود. دکتر صدیقی اصرار او بر میتینگ جداگانه‌ی احزاب ملی و توده را در سالگرد شهیدای سی‌ام تیر، جرقه‌ی اولیه کودتا می‌داند، چه این اقدام تفرق و نقصان جبهه‌ی ملی و حامیان دولت و تشکل و گستره‌ی کمی حزب توده را به تصویر کشید؛ و این زنگ خطری بود در احتمال به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران، که امپریالیسم آمریکا بازاری از آن را حق مسلم خویش می‌انگاشت.

روحانیت

روحانیت در چگونگی رویارویی با نهضت ملی، یک‌پارچه و یک‌دست نبوده است؛ دست‌کم چهار دسته‌بندی در این رویارویی قابل تشخیص است:

۱. بخش زیادی از آن‌ها در قالبی سنتی و تاریخی با سلطنت تضاد آتشی‌ناپذیرانه‌ای نداشته و درگیر امور سیاسی نمی‌شده‌اند؛ و به اصطلاح مناخله در سیاست را لازمه‌ی دیانت خویش نمی‌دانسته‌اند. آیت‌الله پروچردی چهره‌ی شاخص این دسته بوده که سررعان مدافع ضمنی الحماض کامل از مناسبات حسنه‌ی او با شاه، حداکثر جملاتی از عدم مخالفت وی با دولت ملی و شخص مصدق یافته‌اند. ایشان خود می‌گفت: «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن‌را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی شدن نفت را نمی‌دانم چیست، چه خواهد شد و آینده در دست چه کسی

خواهد بود». بنابراین بهتر است از انتساب مواضعی به افرادی که خود منکرند، اجتناب ورزیم. ایشان به اقتضای حفظ بافت سنتی موجود و نگرانی ترجیحی نسبت به قدرت‌یابی کمونیست‌ها تا پایان عمر، مناسبات و ملاحظات البته متقابل با شاه را حفظ می‌کرد. قبل از ورود شاه از رُم پیام تبریکی برای او ارسال داشت و اواخر دولت مصدق به شدت نسبت به وی بدبین شده بود. پس از پیروزی کودتا و تنبیه رژیم شاه تنها برای نجات کاشانی که در ارتباط با قتل رزم‌آرا احضار شده بود، حاضر به وساطت شد. به‌طور کلی روحانیونی که به این بافت متعلق‌اند به نهضت ملی و پیشوای آن خوش‌بین نبوده و پس از درگذشت آیت‌الله پروچردی حرکت سیاسی مستقلی را از دهه‌ی ۴۰ به این سو آغاز کردند.

۲. دسته‌ی دومی از روحانیون سنتی به ملی شدن نفت فتوا دادند و از دولت ملی حمایت می‌کردند. آیت‌الله فیض، آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر، آیت‌الله کوه‌کمره‌ای و شاخص‌تر از همه آیت‌الله محمدتقی خوانساری از این جمله‌اند. آیت‌الله خوانساری در مجامع سیاسی از احترام فوق‌العاده‌ی برخوردار بود و در دیگر مقاطع حساس نیز مثل شرکت در انتخابات مجلس دولت را یاری و هواخواهی می‌کرد.

۳. دسته‌ی سوم روحانیون نزدیک به دربار و سلطنت طلب بودند. سیدمحمد بهبهانی، بهاء‌الدین نوری و شیخ‌احمد کفایی خراسانی از این قبیل‌اند. بهبهانی از دیرباز با دربار پهلوی ارتباط و همبستگی داشت و کارگردان اصلی توطئه ۹ اسفند علیه جان و دولت مصدق بود. در کودتای ۲۸ مرداد نیز نقشی تعیین‌کننده داشت. اینان منافع دیرپای خود را در دست نخوردن نظام سلطنتی می‌دیدند و علاوه بر دربار بعضاً با زاهدی، ارتشی‌های پاکسازی شده، دستجاتی از جنوب شهر و اوباشان مناطق جنوبی تهران ارتباطی وثیق داشتند.

۴. دسته‌ی چهارم روحانیون ملی، غیرسنتی و جوان‌تری بودند که تا آخر از مصدق و نهضت ملی حمایت کردند، طالقانی، غروی، فیروزآبادی، زنجانی‌ها، جلالی، انگلی، حاج‌سیدجوادی و بسیاری روحانیون دیگر در این خیل قرار داشتند. ملت‌یون، روشنفکران سیاسی و مذهبی، سوسیالیست‌های خداپرست و ختاً فداییان اسلام با این دسته از روحانیون نزدیکی و ارتباط بیش‌تری داشتند. دریافتی مدرن از دموکراسی، حاکمیت ملی، سوسیالیسم، آزادی و عدالت اجتماعی و مخالفت با هر نوع استبداد و برخوردارگی از تحمل در برابر دیگر

بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه‌ی احساسات ملت و حمایت از دولت بود ظهور می‌توانست با تشکیل میتینگ که خواسته‌ی مردم بود مخالفت کند. اجازه‌ی میتینگ مثل همیشه با این شرط داده شده که اختلال گران نتوانند در میتینگ رسماً ایراد نطق کنند، هم‌چنان‌که نکردند. من قوای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اختلال گران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روز نه اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که من او را در ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی به‌سر می‌برد. چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند فرمانداری نظامی تهران ممانعت نمود و حتی یک گزارش هم در این باب به‌من ندادند بود. همه می‌دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور آکید دادم هر کسی حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند. چنان‌چه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمی‌شد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمی‌توانست به این کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفراendum تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلاً پیش‌بینی شده بود نقشه‌ی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمی‌کرد مملکت از بین می‌رفت و نگفتند که مملکت کجا می‌رفت و یک عده اختلال‌گر غیر مسلح ظهور می‌توانستند در مقابل ارتش مسلح به توپ و تانک مقاومت کنند. چنان‌چه این کار شدی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند. به‌طور خلاصه این‌ها نقشه‌هایی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای این‌که وضع مملکت به حال سابق عودت کند و ملت ایران به آرزو و آمال خود نرسد. والا چه شد که بعد از سقوط دولت آ. چه ملت به دست آوردند و چه ملت از دست دادند؟

ضروری است؛ چه بعضاً از خاستگاهی سیاسی و یا ملی لازم بوده برای مقابله با دو همسایه‌ی وقیح و تعدی‌گر شمالی و جنوبی دست به دامان قدرتمندان بیگانه‌ی دیگر شود و پای فرانسه و آلمان و آمریکا را به میان کشد. در واقع مبارزه مستقلانه نیز امکان ندارد. به تعبیر دیگر درونی و نهادینه شدن تئوری توطئه و گستره و تمهید توهم آن قبیح و وابستگی را هم در این کشور که به واسطه خدمتگامی و انتقادناپذیری حاکمان مصداق خیانت و وابستگی در آن، خود موسع است، تقلیل داد. حال در این بستر روانی و اجتماعی، حزب توده پدید آمد، اعضای آن باورمندانه شوروی را ناجی خلق‌ها و حامی مبارزات ضداستعماری می‌دانستند؛ و برای مقابله‌ی با امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی به سوی این کشور رفتند. توهم توطئه قبیح این سوگیری و در کف حمایت خارجی رفتن را کاهش داده، و تئوری توطئه نیز کلیشه‌ای و اتوماتیک‌وار بر پیشانی حزب و اعضای آن انگ روسوفیلی چسباند. دولت شوروی نیز در این میان با مدلینگ (سرمشق‌گیری) از دولت‌های آمریکا و انگلیس که ده‌ها سال بعد از این و قبل از این با همین مکانیزم ایران را نوشیدند؛ و بی‌آن‌که آئی باشد که در تصور آرمان‌گرایان بود، زمینه را بکر و مساعد برای کشت کردن دید و هوس به انقیاد کشاندن حزب را در خود افزایش داد، آنان را واداشت ناخواسته از تجزیه‌ی کشور حمایت کنند. نفت شمال را ارزانی او بخواهند، و در حمایت از ایجاد حریم امن شمالی برای شوروی، از حریم امن جنوب کشور برای همسایه جنوبی یعنی انگلیس دشمن دیرینه‌ی این مرزوبوم، سخن بگویند. در حقیقت رفتار سیاسی غیرمستقل حزب توده در بیش‌تر سال‌های ۲۰ تا ۳۲، مولود پیوند شوروی با گستره‌ی روانی تئوری و توهم توطئه در کشور بود. در عین حال حزب توده بیماری همه‌گیر و واگیردار قدرت‌طلبی را هم داشت. خاصه که حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر بود و از این نظر مصدق را غاصب هژمونی خویش می‌شناخت و از ابتدا در رقابتی منفی، با او در افتادند و چون اصل بر وابستگی بود و مصدق با شوروی میانه‌ای نداشت، با انگلیس هم در حال مبارزه بود، تردیدی در آمریکایی بودن و خواندنش ندیدند. شعر زیر از افرشته شاعر توده‌ای زبان حال مجموعه‌ی رهبران، گردانندگان و نویسندگان حزب در حق مصدق است:

بنده‌ی خاص ینگه‌ی دنیایی / خصم سرسخت ملت مایی
هتاک‌ها و برخاش‌گری‌های کلامی و نوشتاری

از اوایل ۱۳۳۲ گسترش کمی حزب توده و تجمعات مکرر و فیر ضروری آن که همه روزه خود را در منظر چشم‌انداز انگلیس و در معرض چشم دید آمریکا قرار می‌داد، جز آن روزی که باید قرار می‌داد، تکرانی آمریکا افزایش یافته.

این حزب علیه مصدق در حدی است که شاید هیچ‌گاه احساس گناه ناشی از آن، زایل نگردد. از این‌رو در برابر هر شعار مصدق و جبهه‌ی ملی پسرده‌ی مخالفی می‌گرفتند و ساز ناهمنوایی می‌نواختند. در برابر تصویب منع هرگونه امتیاز به خارجی، اصرار بر دادن امتیاز نفت شمال به شوروی داشتند؛ و در برابر ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، ملی شدن نفت جنوب و الغای امتیاز داری را مطرح می‌کردند. هر روز با مخالف‌خوانی، منفی‌بافی، چپ‌روی‌های سکتاریستی و با متشنج ساختن جو جامعه، در حالی که کشور و دولت نیاز به ثبات و آرامش داشت، به‌طور مستمر وضعیت را ملتهب و پراشوب نگاه می‌داشتند و در نتیجه به نحو غیرارادی و ناخودآگاه در جهت عملی شدن مکتوبات قلبی انگلیس و شرکت نفت حرکت می‌کردند؛ تا مضمون توده نفتی بر سرزبان‌های مردم جاری شود. هر یک از حوادث ۲۲ تیر ۱۳۳۰، ۷ و ۸ آبان ۱۳۳۰، ۱۴ آذر ۱۳۳۰، ۸ فروردین ۱۳۳۱، ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۳۲، و راه انداختن برخی اعتصاب‌های پس از تیر ۱۳۳۱، که بعضاً غیرضرور و یا با ضرورت‌های فرعی برپا می‌شدند، آب در آسیاب دشمن ریختن را می‌مانستند. معلوم نبود حزب از زد و خورد با پان‌ایرانیست‌ها، سومکائی‌ها و ذوالفقاری‌ها و چاقوکشان بقایی و قنات‌آبادی و ارفع، چه هدفی را تعقیب می‌کنند؟ این حوادث تنها دل جناح‌های مذهبی و سنتی را خالی می‌کردند و ترس از کمونیسم را در آن‌ها افزایش می‌دادند؛ قدرت‌نامایی نیروهای ارتجاعی داخلی را امکان‌پذیر می‌ساختند؛ و بهانه و مستمسک انگلیس را برای ترغیب و رفع تردید آمریکا فراهم می‌آوردند، و این هدفی بود که دربار، ارتش، زاهدی و شبکه‌های جاسوسی غرب مانند بنامن نیز دنبال می‌کردند. از آغاز ۱۳۳۲ و به تناسب پدیدار شدن نشانه‌هایی از کودتا - مانند قتل رئیس شهربانی قدرتمند و وفادار مصدق افشار طوس، نشریات حزب توده تکرار می‌کردند که کودتا را به ضد کودتا تبدیل می‌کنیم و به این دلیل

هم‌چنان در راه اندازی تظاهرات و مستی‌های ناسنجیده می‌کوشیدند. این کوشش‌ها در فاصله‌ی روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد آن قدر تند و نگران‌زا شد که مصدق هم به ستوه آمد و دستور بازداری و ممنوعیت داده شد. با این‌همه به‌رغم گسترش کمی هر چه بیش‌تر حزب و افزایش توان شاخه‌های مختلف حزبی خاصه شاخه‌ی نظامی و نفوذ در برخی کلاس‌تری‌ها (که این کلاس‌تری‌ها بنی‌اوباش ناسی تهران را در کنترل داشتند) و قدرت زیاد به خیابان آوردن جمعیت‌ها و توان و تجربه‌ی مقابله با گروه‌های اوباش، و انتظار مردم سرخورده و مایوس از مقابله‌ی مجموعه‌ی دولت و نیروهای نظامی و انتظامی، در انفعالی مطلق دست از پا خطا نکردند و کودتا هم به ضدکودتا تبدیل نشد. معلوم گشت این شعار نیز مانند شعار آب رفته به جوی باز نمی‌گردد میلیون، دل خوش‌کنک بوده است و دل خوش بوده‌اند دشمن آن‌را جدی بگیرد. با این تفاوت که توده‌ای‌ها همه نوع امکانی برای مقابله داشتند.

یک نعره‌ی مستانه ز جایی نشنیدیم /

ویران شود آن شهر که میخانه ندارد
آن چه سبب شد کوچک‌ترین تحرکی از سوی حزب توده صورت نگیرد و در تحقق تهدیدهایی که خودشان را هم ترسانیده بود عملی انجام ندهند. بازداری مستقیم و یا غیرمستقیم شوروی بوده است. مالنفک، کرومیکو و خروشچف هنوز به ثباتی در داخل کشور نرسیده بودند، در چگونگی سیاست خارجی پس از استالین دچار ابهام بودند و نمی‌خواستند خود را درگیر مسایل منطقه‌ای و جهانی با آمریکا کنند آن‌ها در خصوص کره نیز سیاستی متعطف تر از پیش در پیش گرفتند. فحواي کتاب‌های نگاشته شده‌ی راجع به این دوران، خاصه رمان‌ها که ادراکی حضوری از اوضاع به دست می‌دهند مانند «سال‌های ابری» علی‌اشرف درویشان نشان‌گر آن است بنده‌ی صادق این حزب در سراسر کشور با خون دل خوردن انتظار می‌کشیدند تا دستور مقاومت از سوی رهبران که عقل منفصل پیروان بودند، صادر گردد که البته نشده، آیا فقط فقدان فرمان فرماندهی حزبی می‌توانسته بنده‌ی خشمگین را به نحو مطلق باز دارد؟ یا دستوراتی فراتر و فراگیرتر مبنی بر بازداری از مقاومت و به استقبال آتیه شوم برای خود، حزب و میهن رفتن، در کار بوده است؟

جاهلان

این افراد در مقاطع مختلف تاریخ کشور ما

کنار مردم بهت زده بمباران منزل دکتر مصدق را نظاره می‌کردم بمبارانی که چندین ساعت به علت مقاومت محافظین به طول انجامید هنوز هوا روشن بود که سله‌های آتش از آن خانه زیاده کشید و اوباش را دیدم که از آن جا هواکش‌شان قاب عکس و آینه و کتاب را به غارت می‌بردند. من آن‌روز وقتی آتش سوزی و غارت خانه دکتر مصدق را به نشانه فروریختن همه آرزوها و آمال ملی می‌دیدم، به قول ابوالفضل بیهقی «هر درد گریستم». با این همه این حادثه برای من تعجب‌آور نبود از ماه‌ها پیش من در انتظار روز شکست ملت بودم زیرا در این یک‌ساله که بعد از مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ایران بازگشته بودم، بیش‌تر اوقات در کنار آیت‌الله کاشانی از نزدیک شاهد گفت‌وگوها و مذاکرات رهبران نهضت ملی با خودی و بیگانه بودم و می‌دیدم که انگلیس‌ها از ناسازگاری مصدق مرتباً این استفاده را می‌کنند که آمریکایی‌ها را به خود نزدیک کنند.

من به خوبی می‌دیدم که توده‌ای‌ها بدون این‌که سیاستی را درباره نفت پیشنهاد کنند با تظاهرات خیابانی‌شان موجب وحشت آمریکایی‌ها را فراهم می‌کنند. من کارشناسان دلسوز نفتی را می‌دیدم که به کاشانی و مصدق می‌گفتند که نمی‌توان ۵۰ هزار کارگر را آخر ماه حقوق داد و در بهالایگاه نفت آبادان را به دست داشت. من می‌دیدم که رفرازند دکتر مصدق کار خطایی است و شاه را با توشیح نکردن قانون انحلال مجلس در موقعیت حافظ قانون اساسی قرار می‌دهد و دکتر مصدق که عمری لفظ قانون اساسی از دهانش نیفتاده متجاوز به قانون اساسی معرفی می‌شود. من در کنار آیت‌الله کاشانی حضور داشتم، وقتی نماینده ترومن برای او پیغام آورد به این شرح که اگر شما مساله نفت را با ما این‌گونه حل کنید ما حاضریم که با شما همکاری کنیم. من می‌دیدم که توده‌ای‌ها در این باره با کاشانی و مصدق همکاری می‌کنند و می‌گویند که ما می‌خواهیم که با شما همکاری کنیم. من می‌دیدم که توده‌ای‌ها در این باره با کاشانی و مصدق همکاری می‌کنند و می‌گویند که ما می‌خواهیم که با شما همکاری کنیم.



ایفای نقش کرده‌اند و از مهم‌ترین نقش‌های آن‌ها بازی در کودتای ۲۸ مرداد بوده است. افرادی نظیر طیب، حسین اسماعیل‌پور (رمضان یخی)، شعبان جعفری، حسن عرب، محمود مگر، و... با طیف وسیعی از افراد و گروه‌ها در ارتباط بودند؛ یا بهتر است بگوییم نامنه‌ی وسیع و متنوعی از افراد و احزاب و جناح‌ها مانند راهدی، حجازی، هدایت، مقدم، رزم‌آرا، ارفع، بهبهانی، بقایی، برادران رشیدیان، حزب زحمت‌کشان، سومکا، ذوالفقار، پان‌ایرانیست‌ها، حزب ملت، فداییان، دربار، ارتش، شهرتانی، شبکه‌های جاسوسی سیا و اینتلیجنت سرویس و بدانمن به تناسب هدف‌های سیاسی خود با این افراد تماس حاصل کرده و آن‌ها را به حرکت درمی‌آوردند. این‌ها نیز به نوبه‌ی خود مسئول به خیال‌گشایی‌ها و بدکاره‌هایی هم چون ملکه اعتضادی و پروین آجودان‌قزی بودند. کیانوری این مجموعه را بخشی از نیروهای داخلی کودتا می‌دانند. پنهان‌سازی بر اهمیت تظاهرات خیابانی و نقش چاقوکشان و اوباشان تأکید دارد؛ البته او با بازسازی هم این جماعت فاقد پایگاه اجتماعی شخصیت آن‌ها را تصعید بخشیده و با عنوان ورزشکاران کلاه‌کشی، هالتریست‌های میله به دست و کشتی‌گیری که عضله می‌گرفتند، مورد تکریم قرار می‌دهد. حتی معتقد است بیش‌تر هزینه‌ی کودتا صرف اوباشان و چاقوکشان جنوب شهر می‌شود. کتیله‌ی «سوالیم در ایران» و «گذشته‌ی چراغ راه آینده‌ی تحریک و به میدان آوردن جاهلان در توحش» ۹ آگست ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی بهبهانی تأیید می‌کند و ابراهامیان نیز اشاره به همکاری دیرینه‌ی ارتشیان و طرفداران دربار با چاقوکشان در حمایت از شاه در مقاطع مختلف تاریخ دارد. مرحوم عراقی نیز از ارتباط رزم‌آرا و سریب خنری با اوباشان در آغاز صدارت رزم‌آرا سخن می‌گوید که با سرپرستی مصطفی دیوبند و گردن‌گفتنی باج‌آرا با آتش زدن روزنامه‌ها مانع کشتن آن‌ها می‌شوند. ابراهامیان می‌گوید: «با اطمینان می‌توان گفت که حفظ کرده بودند به جهت سرکشی‌های غیرمنهلی در نمی‌آمدند تا بدین حد طبل بزند که عمدتاً میتینگ‌ها و تجمعات و تظاهرات توده را مورد حمله قرار می‌دادند. قدرت مرکزی و تجمعات سیاسی گروه‌های ملی را هم تحت عنوان ائتلاف با توده‌های و یا اتحاد سیاسی کمیونیست‌ها تاراج می‌کردند؛ کشته شدن دو - سه نفر توطئه‌ی در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد به وسیله‌ی ضربت چاقوی

امیر زرین‌کیا معروف به امیر موبور از چاقوکش‌های معروف حزب زحمت‌کشان دخالت در قتل افشار طوس از سوی ناصر جگرکی و امیر رستمی و مجروح و غرق خون شدن قاطمی و خواهر فداکارش به وسیله‌ی شعبان جعفری، کاووس و اکبر گللیگه‌ای اوباشان تاج‌بخش درباری، نمونه‌هایی از این اعمال است. با این حال در موارد معدودی فداییان اسلام و حزب ملت ایران، از این افراد در جهات مثبت و بیش‌تر بازدارنده‌ی از ایفای نقش مخرب، سود جسته‌اند. مثلاً عراقی توفیق می‌یابد از همراهی مصطفی دیوبند با بیوک صابروزیکی شرکتی برای دستکاری صندوق‌های رأی انتخابات مجلس ۱۶، معانعت به عمل آورد و یا همین شخص (مصطفی) افرادی را از برخورد با روزنامه‌نگاران باز می‌دارد و به‌رغم این‌که دولت رزم‌آرا به آن‌ها اجازه و دستور تیراندازی هم داده بود؛ در حد ترسانیدن افراد بسنده می‌کند. بیش از همه قنات‌آبادی و بقایی با این افراد در ارتباط بوده و از آن‌ها در جهت کودتا استفاده کرده‌اند. بقایی انشعاب در حزب زحمت‌کشان و اخراج روشنفکران جناح خلیل ملکی را به مدد کسانی هم چون امیر موبور، احمد عشقی، حبیب سیاه و حسن عرب با موفقیت به انجام رساند. این‌ها مشترکاً شاخه‌ی چاله‌میدانی حزب را اداره می‌کردند و حسن عرب رئیس انتظامات! حزب زحمت‌کشان بوده و با زحمت زیاد نظم را در این حزب برقرار می‌کرده است. شعبان جعفری از پشتیبانان اصلی حزب بوده و بقایی از دی ماه ۱۳۲۹ با او در ارتباط بوده است. با این حساب و با این امکانات کیفی! جفا شدن بقایی از جبهه‌ی ملی به گونه‌ای مضاعف تأسفیرانگیز می‌شود!

در هر صورت از صبح روز ۲۸ مرداد مجموعه‌ی توانمند جهال با بهره‌گیری از انواع وسایل ورزشی و با نیت مقدس شاه دوستی، از سوی سرجنابان مؤتلف کودتا برای نلوم عملیات ابتدایی علیه دولت ملی مصدق در قسمت‌های مختلف شهر شروع به تظاهرات شاه دوستانه می‌کنند. بعضی از نسوان هم بنا بر خواهش این افراد معتبر مشاغل غیرارزندی خود را در بخش تزیینی از شهر تعطیل کرده و بر خیل خروشان شاه دوستان افزودند. پاسبان‌ها و سربازان و بعضاً افسران نیز به تدریج با آن‌ها هم‌صدایی کردند. در حوالی ظهر افسران پاکسازی شده با تمهیدات بیش‌تر و حساب شده‌تری به آن‌ها پیوستند. متصدیان نظامی دوجوزجاز (خسروپناه)، ضعیف (کیانی و ریاحی)، و خائن (دفتری) از آن‌ها جلوگیری نکرده هیچ بعضاً دستشان را هم

بازگذارند. مردم بعضاً بنا بر کنجکاوی، خستگی و سرخوردگی و یا علاقه‌مندی در این جمعیت‌ها حضور می‌یافتند. بیش‌تر مردم متمجبانه و منفعلانه در کنار میدان‌ها و خیابان‌ها ناظر و عملاً ترغیب‌گر اجیر شدگان می‌شدند. بخش‌های گرداننده‌ی کودتا با اشغال مراکز مهمی چون رادیو که استفاده‌ی از آن در اذهان حاضر خانه‌ی مصدق لازم تشخیص داده نمی‌شد و آن را بر خود حرام کرده بودند، کار کودتا را به انجام می‌رسانیدند. کورسویی امید ناشی از مقاومت نظامیان شجاع محافظ منزل مصدق خواه - ناخواه به خاموشی می‌گرایید. دو طیف گسترده‌ی ملی و توده‌های منفعلانه در انتظار پایان کار معرکه گردانان نشستند. حزب ملت و حزب توده به‌رغم داشتن اندوخته‌ی گزاف از تجربه‌ی رویارویی با اوباشان و چماق‌داران، یا چون اعضای حزب ملت خسته از درگیری‌های بی‌په‌په‌ی روزهای گذشته به زدوخورد‌های مذبح‌خانه و مغلوبانه‌ی کم نتیجه‌ای مبادرت کردند؛ یا چون هواداران وسیع حزب توده در اضطراب و اضطراب فرمانی که صادر نشد، در سکوت محض نظاره‌گر به تاراج رفتن میهن شدند. غالب جوانان و کوشندگان سیاسی با این تصور که هر لحظه توده‌ای‌ها وارد عمل خواهند شد، عمری با تحیر بر این خیال بافی‌های بی‌په‌په تأسف خوردند؛ و در حسرت مقاومتی که امکان پذیر بود و نشد، روزگار سپری کردند. به این ترتیب، با آغاز تظاهرات از سوی اوباش و فواحش به تدریج در میان نابالوری همگان حکومت ملی به ظاهر استوارتر از همیشه سرنگون شد. ماندگان روز واقعه در اقامت‌گاه مصدق به انجام هیچ‌گونه رویارویی با کودتاگران نیندیشیدند و یا با هر گونه مقاومتی مخالفت ورزیدند. اتخاذ چنین تصمیمی با مصدق بوده است اما کسانی چون صدیقی در این تصمیم‌گیری مؤثر بوده‌اند.

به این ترتیب، پیوند این دو جریان که هر دو منافع گروهی و طبقاتی خود را به منافع ملی ترجیح دادند، عصر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استقلال و آزادی بازیافته را قربانی حضور مجدد بیگانگان ساختند. غیر از ۱۰، ۱۱ نفر اجنبی، باقی دست‌اندرکاران کودتا ایرانی‌اند؛ این حقیقتی است که با هر تحلیل و رویکرد سیاسی، تاریخی و نظری به مسایل، نباید مورد غفلت قرار گیرد.

پی‌نوشت

منابع مورد استفاده در دفتر مجله موجود است. در صورت تمایل و درخواست، برای علاقه‌مندان ارسال خواهد شد.

سی.ام. وودهاوس سرور کودتای ۲۸ مرداد شرح عملیات چکمه (آجاکس)، نظام در تندی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۸.

در صحت تندی همیشه آماده به بلوا برای شاه پشتیبانی فراهم آوردن با نتیجه هیجان‌آوری روز ۱۹ اوت به عمل پرداختند یک شاهد عینی بعد شرح داد؛ اینکه عرب به طرف قلب تهران در حرکت بود در حالی که ارتش بمحال آماده‌باش پامتخت ناآرام را حفظ می‌کرد. ورزشکاران کپاده‌کش، هم‌اکنون به سخن شعار به نفع شاه کردند. جمعیت دنیال آوای آن‌ها را گرفت و در همان جا، پس از لحظه‌ای تردید، توازن و روان شناسی عمومی علیه مصدق چرخه‌ی تندی معلوم داشت که هر دو تشکیلات ما کارشان را خوب انجام داده بودند ولی همه چیز مثل آب خوردن آسان نبود. طرفداران مصدق، متجمله قسطنطنیه را تندی مسلح، در کنار او ایستادند. در اطراف «خانه سفید» که به صورت قلعه‌ای در آمده بود زد و خورد شدیدی در گرفت. تانک‌ها وارد عملیات شدند و نیروی که ۹ ساعت به دروازه‌کشی به بعد جان بیش از سیصد نفر انجامید پشتیبانان مصدق بالاخره مغلوب شدند مصدق فرار کرد ولی در حالی که مثل همیشه پیژاما به تن داشت، دستگیر شد. راهدی از سرکشی‌ها تا زمام امور را به دست گیرد؛ او به شاه تلگراف زد که قهرأ به کشور مراجعت کند. کاشانی و رئیس ایل بختیاری تبریکات خود را تلگراف کردند در روم، گویا شاه گفته بود من می‌دانستم! من می‌دانستم! مردم مرا دوست دارند! روز ۲۲ اوت او دوباره در تهران بود و طی یک پیام رادیویی خطاب به ملتش از آن‌ها دعوت کرد برای درمان زخم‌ها برگردد او متحد شود ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس، در بورس لندن، به شدت بالا رفت.

